



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

حقیقتی موسیٰ

◀ نقدی بر کتاب من امام زمان امین خواهم ▶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقیقت موعود : در ابطال من امام زمان نمیخواهم

نویسنده:

مهدی هاشمیان آدریانی

ناشر چاپی:

نورالحیات

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	حقیقت موعود : در ابطال من امام زمان نمیخواهم
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۰	اهداء
۱۱	[فهرست]
۱۲	[مقدمه]
۱۶	[اجراغی را که ایزد بفرورد]
۲۳	[تشرف]
۳۵	[تخریب مساجد]
۴۳	[توبه پذیر]
۴۷	[دین نو]
۶۱	[خوف جان]
۶۶	[خورشید یازدهم]
۶۹	[نیمه شعبان]
۷۱	[بانوی آفتاب]
۷۵	[سخن پایانی]
۷۷	[منابع و مأخذ]
۸۰	درباره مرکز

حقیقت موعود : در ابطال من امام زمان نمیخواهم

مشخصات کتاب

سرشناسه : هاشمیان آدریانی مهدی 1382

عنوان و نام پدیدآور : حقیقت موعود : در ابطال من امام زمان نمیخواهم/مهدی هاشمیان آدریانی.

مشخصات نشر : اصفهان: نورالاحیات.

ویراستار دیجیتال: محمد منصوری

مشخصات ظاهری: 72ص، 450000ریال

شابک: 0-07-5989-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتاب حاضر در رد جزوه «من امام زمان نمیخواهم» و پاسخ به شبهات آن است.

یادداشت: [71]-72؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: من امام زمان نمیخواهم.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق--- غیبت.

موضوع: مهدویت-- انتظار-- دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندی کنگره: BP244/4

رده بندی دیویی: 297/462

شماره کتابشناسی ملی: 8957484

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

مشخصات کتاب

نام کتاب: حقیقت موعود (در ابطال من امام زمان نمی خواهم)

تالیف: مهدی هاشمیان آدریانی

ناشر: نورالحیات

چاپ: اول خرداد 1402

تیراژ 200 نسخه

قطع و صفحه: رقعی / 72 صفحه

شابک: 978-622_5985_07_0

قیمت: 450000 ریال

ص: 1

اشاره

حقیقت موعود

تقدی بر کتاب من امام زمان (عج)

نمی خواهم

مهدی هاشمیان آدریانی

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 3

این اثر ناچیز تقدیم می گردد. به تمام کسانی که در راستای یاری آخرین چراغ هدایت قدمی یا قلمی برداشته اند.

[فهرست]

مقدمه..... 1

چراغی را که ایزد برافروزد..... 5

تشریف..... 12

تخریب مساجد..... 24

توبه پذیر..... 32

دین نو..... 36

خوف جان..... 49

خورشید یازدهم..... 54

نیمه شعبان..... 57

بانوی آفتاب..... 59

سخن پایان..... 63

منابع و مأخذ..... 65

ص: 5

هنگامی که به مطالعه، بررسی و تأمل در تاریخ و احوال بشریت می پردازیم، این نکته مشهود است که آدمی از همان روزگاران نخستین و از دیر زمان در مقابل سعادت و نیک بختی خویش دچار لغزش می شده، چنانکه اولین مورد آن زمانی است که از انسان تنها چهارتن بر روی این کره خاکی زندگی می کردند؛ قابیل فرزند حضرت آدم نگون بختی خویش را رقم زد. و این سخن بدین معناست که انسان در اکثر مواقع راه سعادت و هدایتش را گم و ظلمت ضلالت به سر می برد، ولیکن آن قدر غرق در اوهام و خیالاتش بوده که یقین داشت در صراط هدایت قرار دارد، و هرکسی را که خلاف این می یافت رأی بر ضلالتش می داد. شاید علت و سبب مخالفت و جبهه گرفتن مردمان در برابر انبیاء عظام همین بوده، و به هادیان خویش می گفتند: «شما در پی هلاکت مائید.» و دست در گوش می کردند تا کمترین صدائی از حقیقت به ایشان و کمترین اثری از سخنان آن حجج اللهی در وجودشان واقع نشود. این نیکوترین برخورد از سوی آن بیچارگان با هادیان بود، چراکه انبیاء کثیری در راه هدایت این بشر لجوج و جهول جان خویش را فدا کردند، یک فقره آن عبارت

است از بین الطلوعینی که هفتادتن از بهترین عبادالله خونشان بر روی خاک ریخت. (1)

با ظهور و پیدایش دین مبین اسلام و با ارسال آخرین و نیکوترین فرستاده خداوند، و پس از آزارهای بیشماری که خاتم رسولان (صلی الله علیه و آله و سلم) تحمل کرد و فرمود: «مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَْتُ.» (2)،

اوضاع بشر غرق در جهالت کمی به ثبات رسید. و لیکن دشمن دیرین بنی آدم، شیطان آرام ننشست و به وسیله نوکرانش دست به کار شد، چرا که سوگند یاد کرده بود مانع سعادت آدمیان شود. و آن امت واحده هدایت یافته را امانشان نداد، و چنان با تبر بر پیکره این درخت ضربه زد که هفتاد و سه فرقه از آن منشعب گردید، که تنها یک طائفه ریشه اش در خاک اسلام باقی ماند. و مابقی بر زمین ریخت لیکن آنان در ابتدای امر چونان شاخه ای که طراوت هم نشینی با درخت را تا مدتی پس از افتراق و قطع شدن از درخت در خود دارد بودند که پس از جدائی از دین و صراط حق نفهمیدند چه فلاکتی برای خود و بشریت خریدند.

اما خداوند متعال عبادش را رها نکرده و برای رهانیدن بندگان از این فتن و ترمیم این درخت تبر دیده و مجروح باغبانی خیرخواه و صاحب رأی و مصلحت قرار داده است، که مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نام دارد و

ص: 2

1- . ر. ک تفاسیر ذیل آیات 61 بقره، 21 و 112 آل عمران.

2- . الوافی ج 2، ص 235، ک الحجّه، ب 24.

سالیانی است که منتظر اذن صاحب باغ خلقت است تا این باغ را از شر آفات پاک سازد.

اما ابلیس و اعوانش آرام ننشسته اند، و سعی دارند به هر طریق ممکن مانع از نجات بشریت شوند. و لیکن کور خوانده اند زیرا خداوند متعال فرموده:

« وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ » (1)

یکی از راه کارهای عباد ابلیس برای مقابله با حجت بالغه رب (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در هم آمیختن و مشابهت حق و باطل است که شبهه نام دارد، و مشوّش نمودن اذهان عشاق حقیقت است، که از آن جمله تشکیک در وجود مقدّس آن جناب است. آن هم با ادله ای که سبب خنده مرغ پخته و یضحک الثکلی است. سعی در تضعیف اعتقاد پیروان فرقه ناجیه، به آن وجود مقدس دارند. و در پی آنند که به هر نحو ممکن مانع از پیوستن طالبان حقیقت به معدن حقایق شوند. و در این راستا از هیچ چیزی فروگذار نمی کنند.

چندی پیش جزوه ای یافتم که عنوانش: من امام زمان نمی خواهم بود. آن را مطالعه کردم در ابتدای امر تصور کردم با اثری محکم و متقن رو به رو هستم ولیکن کمی که به مطالعه آن پرداختم و آن را سراسر کذب و توهم یافتم. مصمم شدم بر آن جوابیه ای مختصری بنگارم.

ص: 3

و ما برای حفظ و رعایت اصل امنیت داری، تمامی مطالب آن کتاب را به صورت نقل قول کامل و جامع می آوریم، و سپس به جواب آن می پردازیم، تا مطالعه کنندگان به راحتی و بدون هیچ ابهامی بتوانند، هر دو قول را بخوانند و آگاهان تصمیم بگیرند کدام قول حق و کدامیک باطل است.

و البته به علت حفظ اختصار کلام، به اهم مباحث آن می پردازیم. و اگر کسی طالب یافتن معارف مهدویت است رواست که به کتب بزرگان و علما رجوع کند.

مهدی هاشمیان آدریانی

25 محرم الحرام 1444

1 شهریور 1401

ص: 4

شبهه: آن زمان ها اصلاً به گوشه مغزمان هم خطور نمی کرد که: ... همیشه یقین داشتیم که آخرین امامی که می آید و ما انتظارش را بر خود واجب می دانیم، فرزند امام حسن عسکری است. بی آنکه بدانیم حسن عسکری اصلاً فرزندی نداشته است!

پاسخ: از مسائلی که عباسیان برای انحراف شیعیان مطرح کردند، مسئله مقطوع النسل و بی اولاد بودن امام عسکری (علیه السلام) بوده است. به علت آنکه در دو جای این مختصر سخن از این مسئله به میان می آید در این قسمت ریشه تاریخی و علت طرح این سخن را بررسی و در مباحث آتی⁽¹⁾ به پاسخ آن می پردازیم.

بیان شد که یکی از عظام فتن عباسیان و دشمنان شیعه در عهد امام عسکری (علیه السلام) مسئله بی فرزند معرفی کردن ایشان است. برای این مسئله علل متعددی وجود دارد که به بررسی برخی از آنها می پردازیم:

اول: همان طور که در مقدمه اشاره کردیم در ابتدای امر که خلافت غصب شد و میان مسلمان و اسلام حقیقی فاصله افتاد جامعه مانند شاخه ای بود که تازه از درخت جدا شده است. برای همین در ابتدای غصب خلافت و جدائی امت از اهلیت عصمت و

ص: 5

طهارت اصلاً به همه جوانب فکر نکرده بودند، و فقط در پی کسب قدرت و حکومت بودند. و به مرور زمان به علت اینکه کار به صورت فکر شده نبود مردم مجدد به اهلیت روی آوردند، و عملاً قدرت حقیقی در اختیار اهلیت بود. و فقط یک حکومت ظاهری نصیب دشمنان دین شده بود. و حتی نفوز اهلیت در قلب حکومت جور هم به وضوح محرز بود، چنانکه از باب نمونه می توان از علی بن یقطین و ابن سکیت نام برد. پس دستگاه خلافت به مرور زمان تنها راه مقابله با ائمه اطهار% در این یافتند، که بتوانند جماعتی را روبروی آنها قرار دهند، و با جنبه های مختلف اهلیت نظیر فقاوت و علمیت و... آنها برابری و مقابله در چشم عوام کنند. البته این جریان یک سیر تکاملی پیمود، چراکه ابتدا از زمان امام صادق (علیه السلام) چنین امری را آغاز کردند و در ابتدای امر فکرشان محدود بود به مسائل فقهی، به مرور زمان دریافتند آنها مسئله جامعیت اهل بیت را ندارند، و به این خاطر زیاد اثری ندارد فعالیت های فقیهانی که دارند. پس روی آوردند به مسائل دیگر نظیر بها دادن و ترجمه کتب فلاسفه در زمان مأمون عباسی، به مرور و در گذر زمان دریافتند که این امر میسر نمی شود مگر آن زمانی که بتوانند کسی را از اهلیت مقابل آنها نهاد که این شخص در عصر امام عسکری (علیه السلام) جعفر پسر امام هادی (علیه السلام) بود. البته این هدف و برنامه یکبار توسط خلیفه دوم با بها دادن به

عباس فرزنداناش اتفاق افتاده بود(1). حال باید به صورت هدف مندتر و با کسی از نسل امامت این هدف را پیش می بردند.

برای آنکه بتوانند شرایط را برای جعفر فراهم کنند، فعالیت های زیادی انجام دادند که یکی از کلیدی ترین آنها مسئله عقیم بودن امام عسکری (علیه السلام) بود. و لیکن کور خوانده بودند، چرا که خداوند متعال می فرماید:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ(2)»

دوم: بعد دیگری که می توان برای این مسئله در نظر گرفت عبارت است از اینکه؛ هر جریان و ساختار و برنامه ای که توسط یک عده ای در یک جامعه پایه ریزی و اجرا می شود، همیشه سه دیدگاه و نظر را به همراه خود دارد گروهی موافق و همراه هستند، جماعتی مخالف و سنگ انداز هستند، و طائفه ای قشر خاکستری و منفعل جامعه هستند. جامعه آن روز امام عسکری هم همین گونه بود؛ و دشمنان امام عسکری (علیه السلام) دریافته بودند که با خفقان شمشیر نمی توان مقابله کرد، چرا که ظالمین در تمام تاریخ برای نابودی یک جریان صحیح ابتدا از راه سرکوب اقدام می کنند، اگر نابود شد که هیچ، ولی اگر دریافتند که مسئله با خفقان و نابودی حل نمی شود اقدام به انحراف

ص: 7

1- ر.ک. نقش ائمه در احیای دین ج 2 ص 111.

2- . صف، 8.

آن جریان از مسیر صحیحش می کنند. چنان کفار قریش آنگاه که دریافتند نمی توان اسلام را نابود کرد آمدند و جریان خلافت پس از پیامبر را دچار تحریف کردند. در عهد امام عسکری هم دشمن برای آنکه بتوانند مسیر امامت الهی را دچار انحراف کند نیاز به آن بود که شیعیان را در مورد امامت حضرت (علیه السلام) را دچار تردید کنند. و خب چه تردیدی بالاتر از اینکه اولاً: امام باید خالی از هرگونه نقص باشد و چه نقصی بزرگتر از عقیم بودن. ثانیاً: نسل امامت را در چه کس باید امتدادش را یافت؟ چرا که براساس احادیث حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می بایست از سلب و نسل ایشان می بود. و اینجا بود که حدیث ائمه اثنی عشر را که فریقین از نبی نقل کرده بودند را نیز مزید بر علت کردند. (1)

ص: 8

1- . عن جابر بن سمرة قال : سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ومعني أبي يقول : لا يزال هذا الدين عزيزا منيعا إلى اثني عشر خليفة فقال: كلمة أصميتها الناس ، فقلت لابي : ما قال؟ فقال : قال : كلهم من قریش. این روایت مورد پذیرش فریقین است. لکن بر سر تعیین مصادیق آن اختلاف است، چرا که غیر شیعه هیچگاه نتوانسته اند این دوازده خلیفه را به صورت مشخص به همگان معرفی کنند. ر.ک. بحار الانوار ج 36 ص 362 ح 233

البته این شگرد و روش را دشمن در مورد امام رضا (علیه السلام) هم به کار برده بود و تا حدودی از آن جواب گرفته بود. (1)

و این نقشه در مورد امام عسکری کارسازتر بود، چراکه دستگاه خلافت ارتباط ایشان را با شیعیان به حداقل رسانده بود. و هیچکدام از ائمه اطهار % به قدر این امام بزرگوار در خفقان و بایکوت سیاسی اجتماعی نبود. چنانکه ایشان تنها امامی هستند که به زیارت بیت الله نرفتند. و یا شخصی به نام حلبی می گوید: برای کاری می خواستم امام را ببینم پس منتظر خروج ایشان از منزل بودیم، تا آنکه نامه از ناحیه حضرت بدین مضمون به ما رسید: «هشدار که کسی بر من سلام نکند و کسی با دست به سوی من اشاره نکند، در غیر این صورت جانتان به خطر خواهد افتاد.» (2) از مجموع این مطالب می فهمیم که این امام عزیز نسبت به سایر ائمه در بحث

ص: 9

1- . امام رضا (علیه السلام) تا حدود سن چهل و هفت سالگی صاحب اولاد نمی شدند، و این مسئله عملاً دستاویزی شده بود برای دو گروه که به حضرت (علیه السلام) و شیعیان ایشان طعن وارد سازند، گروه اول واقفیه بود. که به خاطر طمع به اموال دنیا منکر امامت حضرت رضا (علیه السلام) پس از امام کاظم (علیه السلام) شدند. چنانکه اولین کسی که این مسئله را به صورت جدی مطرح کرد، شخصیت به نام حسین بن قیامواسطی که وی از سران واقفیه است. و گروه دیگر حکومت وقت و بنی عباس هستند. ر.ک. سیره پیشوایان

ص 560

2- . بحار ج 50 ص 269

امامت شان مشکلمان بیشتر بوده است، و این مسئله را خودشان می فرمایند:

«... ما مني أحد من آبائي بمثل ما منيت به من شك هذه العصابة في...» (1) (2)

این است اوضاع و احوال عصر امام (علیه السلام) و شیعیانی که در اعتقاد به امامت ایشان در نهایت سستی اند.

دشمن هم از این فرصت بهره برد و به دو هدف این مسئله مقطوع النسل بودن را مطرح کرد:

1. انحراف مسیر امامت و مقابله با مرجعیت اهل بیت %.

2. سلب و ایجاد شک در امامت حضرت عسکری (علیه السلام).

که نتیجه و حاصل این مسئله می شد، پیدایش و معرفی مهدی مطلوب بنی عباس نه مهدی موعود که ناجی بشر از ظلم است.

علت و ریشه این مسئله هم در دو موضوع بود:

1. به علت ظلم فراوان بنی عباس و گسترش حکومت اسلامی و فراگیری معارف اهل بیت %، شیعه در آن دوران تبدیل شده بود به یک قدرت بی مثل و آتش زیر خاکستر و ارتش آماده خدمت، که این معنا را می رساند به دستگاه خلافت که جماعت کثیری از جامعه اسلامی خلیفه و حکومتش را مشروع نمی دانند، و خلافت را حق امام عسکری (علیه السلام) و خاندان نبوت می دانند. و این یعنی خطر بالفعل

ص: 10

1- ... هیچ يك از پدرانم چون من دچار تردید این فرقه نشد...

2- . تحف العقول ص 1076 باب امام عسکری (علیه السلام) ح 7

برای حکومت عباسی، که مقبولیت خود را در جامعه از دست رفته می دیدند.

2. و از سوی دیگر عباسیان یقین داشتند که مهدی موعودی که پایه های ظلم را ریشه کن می سازد و مایه نگون بختی و فلاکت ظالمان می شود فرزند حضرت عسکری (علیه السلام) است.

پس بدیهی است که برای رهائی از این دو خطر بالقوه به تکاپو بیافتند.

ص: 11

شبهه: عرض کردم بنده همیشه با امام زمان دچار مشکل می شدم. همیشه منتظر بودن کسی که هزار سال است کسی او را ندیده و هیچ خبر و هیچ کمک و منفعتی از او به کسی نرسیده است، ...

پاسخ: در این سه سطر متن آن شخص چند تهمت و بهتان ناروا به وجود مقدس حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارد گردیده است.

در ابتدا وی اذعان دارد که هیچ کس وجود مقدس حضرتش را زیارت نکرده است، و هیچ خیری از ناحیه آن جناب شامل حال شیعیان و محبان شان نشده است. و این گونه نتیجه گیری می کند که به چه دلیلی باید من چشم به راه و منتظر کسی باشم که تا به حال نه روئیت شده و نه خیری به کسی رسانده است.

در آغاز باید بگوئیم که شواهد موجود خلاف ادعای شما را مشهود می سازد به این نحو که تشرفات افراد به قدری خدمت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زیاد بوده که علمای شیعه کتابها که بعضاً چندین جلد می شود در باب تشرفات افراد خدمت ایشان نگاشته اند، و با آنکه ما را یارای ذکر تمام آنها نیست و سبب تبعد ما از بحث اصلی مان می شود از ذکر کثیری از آنها اجتناب می کنیم و به نوشیدن قطراتی از این دریای بی کران مواج اکتفا می کنیم:

اول. در جلد سیزدهم کتاب شریف بحار الانوار(1) اثر علامه گرانقتر مجلسی، ایشان بایی را می گشایند، تحت این عنوان: ذکر احوال کسانی که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دیده اند. در آنجا آمده است که: محمد بن عثمان عمری؛ می گوید:

(امام عسکری (علیه السلام) پسرش را در مجلسی که نزدشان چهل نفر حضور داشتیم به ما نشان دادند، و فرمودند: «ایشان پس از من امام و خلیفه من در میان شما است، اطاعتش کنید، پس از من متفرق نشوید که تفرقه سبب هلاکت و بیچارگی شما می گردد. و در خصوص دین آگاه شوید؛ به درستی که بعد از این روز او - حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - را دیگر نخواهید دید.»

البته مرحوم علامه؛ می فرماید: اینکه امام (علیه السلام) فرمود: او را دیگر نخواهید دید؛ منظورشان اکثریت آن جمع بود نه همه آنها، چنانکه محمد بن عثمان؛ در ایام سفارتش امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را می دید.

این روایت شامل و در بر دارنده نکاتی مهم و اساسی است:

الف: امام عسکری (علیه السلام) غیبت حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و محرومیت شیعیان از دیدار ایشان را، پیش از شهادت شان گوش زد و به صورت هشدار بیان می کنند. و به شیعیان این مسئله را اخطار می دهند که؛ مراقب باشید در دام تفرقه و تمرد از امام تان اسیر نشوید.

ب: در شرع اسلام انسان بر مطالبی دو شاهد و بینه بیاورد قولش مستند و پذیرفته می گردد. ولیکن حضرات معصومین در مسئله

ص: 13

1- . این جلد به صورت مستقل ترجمه شده و مهدی موعود نام دارد.

وصایت و امامت شهود کثیری حاضر می سازند چنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که در روز غدیر که چیزی حدود صد و بیست هزار نفر را شاهد گرفتند. و همین طور حضرت امام عسکری (علیه السلام)، حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به چهل تن از بزرگان و افراد مورد اعتماد شیعیان نشان می دهند تا جای شک و شبهه ای برای کسی باقی نماند و این افراد در میان سایر شیعیان بر وجود و امامت حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهادت بدهند.

دوم. جریان دیگری که نقل می کنیم، مربوط به عصر حاضر است که مبادا کسی بگوید ای آقا این سخنان برای هزار سال پیش است! این قضیه اتفاقی است، که برای مرحوم آیت الله هرنندی اتفاق افتاده است، ایشان می فرمود: (در ایام جوانی ... در یکی از حجرات «مدرسه علمیه جدّه کوچک» به سر می بردم. زمانی دعوت شدم تا در محله ای ده شب منبر بروم.

البته به من گفتند: در نزدیکی منزلی که قرار است منبر بروید، چند خانواده بهائی - خذلهم الله - ساکن اند که باید مواظب آنها باشید. خلاصه، ضمن قبول این دعوت، به فکرم افتاد که این ده شب را علیه بهائیت صحبت کنم. لذا در آن ده شب، درباره پوچی عقاید بهائیان سخنرانی کردم، و بطلان عقاید این فرقه ضالّه را آشکار و برملا کردم.

بس از پایان یافتن ده شب، ... عازم مدرسه شدم. که در راه بازگشت، به چند نفر برخورددم که خیلی از سخنرانی من تشکر و قدردانی

نمودند... و احترام فراوانی به من گذاشتند که آقا شما ما را آگاه کردید. بعد از من سؤال کردند قصد دارید کجا بروید؟

گفتم: می خواهم به مدرسه بروم.

آنها گفتند: تقاضا نمودیم امشب را مهمان ما باشید. من هم در مقابل آن همه لطف و احترامی که از آنها دیده بودم، به ناچار دعوت آنها را پذیرفتم و راهی منزل آنها شدم. مقداری راه آمدم تا به در بزرگ و محکمی رسیدیم، پس وارد شدیم. بعد، درب خانه را از داخل، از پایین، از وسط و از بالا بستند. وارد اتاق که شدید درب اتاق را هم از داخل بستند. ناگهان با چند نفر مواجه شدم که با حالتی خشمگین اطراف اتاق نشستند و هیچ توجهی به ورود من نشان ندادند و حتی سلام من را هم پاسخ نگفتند. ولی وقتی نشستم یکی از آنها با حالت توهین آمیز و با صدای بلند به من خطاب کرد که، «سید این مزخرفات چیست که بالای منبر می گویی؟ و شروع به تهدید کرد.»

من که انتظار چنین سخنانی را نداشتم، به یکی از آنها که مرا به آنجا برده بود، رو کردم و گفتم: چرا این آقا این گونه حرف می زند؟

دیدم آنها هم سخنان او را تأیید کردند، و شروع کردند به ناسزا گفتن و توهین کردن به ما. و گفتند: «امشب شب آخر عمر توست و تورا خواهیم کشت.» من که تازه متوجه شده بودم که با پای خودم به قتلگاهم آمده ام، شروع کردم به نصیحت کردن آنها، بلکه بتوانم آنها را از فکر کشتن خودم منصرف کنم. در ابتدا بین آنها بگو مگو بود و نمی خواستند مهلت سخن گفتن به من بدهند. ولی وقتی به آنها

گفتم که من در دست شما اسیر هستم، و شب هم خیلی طولانی است، اجازه بدهید سخنی با شما بگویم؛ به من مهلت دادند که صحبت کنم. گفتم: «من پدر و مادر پیری دارم...»

من که دیگر از موعظه ناامید بودم، دست از حیات کشیدم و آماده مرگ شدم، پس به آنها گفتم: «اکنون که قصد کشتن من را دارید، اذن دهید که دم مرگ دو رکعت نماز بخوانم و بعد هر چه می خواهید بکنید. باز سر و صدا بلند شد، بعضی مخالف بودند و بعضی موافق و بالاخره راضی شدند که به اندازه دو رکعت نماز به من مهلت بدهند... به نماز ایستادم. از آنجا که احساس می کردم آخرین نمازی است که اقامه می کنم، با حال توجه و حضور قلب زیاد نماز را خواندم. در سجده آخر نماز بود که قصد کردم هفت مرتبه بگویم: «المستغاث بک یا صاحب الزمان». و در ذهنم این گونه خطور کرد که یا بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، من برای دفاع از دین شما و آبا و اجدادتان اینجا گرفتار شده ام. هرگز برای تبلیغ از خودم، مطالب ضدّ بهائیت را بر روی منبر نگفتم. اکنون اگر مصلحت است به هر طریقی که می دانید مرا از دست اینها نجات دهید، زیرا شما هم می دانید که من اینجا گرفتار شده ام و هم می توانید مرا نجات دهید.

هنوز در سجده آخر نماز بودم که شنیدم درب اتاق باز شد؛ با اینکه از داخل بسته شده بود. سپس آقای وارد شدند و کنار من ایستادند. من سر از سجده برداشتم و تشهد و سلام نماز را خواندم. آقا منتظر

بودند تا نمازم تمام شود، آنگاه به من اشاره کردند برخیز تا برویم. دست مرا گرفتند و به قصد بیرون آمدن از خانه، راه افتادیم.

این بیست نفری که لحظه ای پیش دست به چاقو بودند تا مرا بکشند، گویی همه تبدیل به مجسمه ای بر دیوار شده بودند که چشم های آنها می دید و گوش هایشان می شنید ولی آن چنان تصرّفی در آنها شده بود که از جای خود قدرت تکان خوردن، یا کلمه ای حرف زدن را نداشتند.

همراه آقا از اتاق بیرون آمدم. درب خانه هم باز بود، در حالی که قبلاً چندین قفل بر آن زده بودند. از خانه بیرون آمدیم، نیمه شب بود. در فکر من هم تصرفی شده بود که توجهی به اینکه این آقا که هستند و من به چه کسی در نماز استغاثه نمودم، نداشتیم. بلکه در فکر این بودم که حالا وقتی به درب مدرسه می رسم، خادم مدرسه درب را بسته و من چگونه وارد مدرسه شوم. اما وقتی رسیدیم، دیدم درب باز است و ما داخل مدرسه شدیم. من به آن آقای بزرگوار تعارف کردم: «بفرمایید داخل حجره، در خدمتتان باشیم.»

ایشان در جواب، جمله ای به این مضمون فرمودند: «باید بروم و افرادی نظیر شما هستند که باید به فریادشان برسم.»

من از ایشان جدا شدم و به داخل حجره رفتم. در حالی که برای روشن کردن چراغ به دنبال کبریت می گشتم، ناگهان به خود آمدم که، من کجا بودم؟ بهائی ها چه قصدی داشتند؟ و من چگونه متوسّل شدم و از دست آنها رهایی یافتم؟ و اکنون چگونه آمده ام و

کجا هستیم؟ به دنبال این افکار، در پی آن بزرگوار بیرون دویدم ولی هر چه تفحص کردم اثری از آقا نیافتم. فردا صبح شنیدم خادم مدرسه با طلاب، بر سر اینکه چرا درب مدرسه را باز گذاشته اند و چرا دیروقت به مدرسه آمده اند، نزاع داشتند. فهمیدم که درب مدرسه هم توسط خادم بسته بوده و به برکت آقا، هنگام ورودمان باز شده است. طلاب اظهار بی اطلاعی می کردند، تا اینکه سراغ ما آمدند که چه کسی برای شما درب را باز کرد؟

من گفتم: ما که آمدیم درب مدرسه باز بود، و جریان را کتمان کردم.

صبح همان شب، همان بیست نفر آمدند و سراغ مرا گرفتند و به حجره ام وارد شدند و همگی اظهار داشتند که شما را قسم می دهیم، به جان همان کسی که دیشب شما را از مرگ و ما را از گمراهی و ضلالت نجات داد، راز ما را فاش نکن و همگی اسلام آوردند.

من همچنان این راز را در دل داشتم و آن را به احدی نمی گفتم تا مدتی بعد از آن، اشخاصی از تهران نزد من آمدند و گفتند: «جریان آن شب را بازگو کنید.» معلوم شد که آنان جریان را به رفقایشان گفته بودند و آنها هم مسلمان شده بودند. [\(1\)](#)

جریان اول که از کتاب گران سنگ مهدی موعود ذکر کردم بیشتر جنبه و فضای اثبات وجود، تولد و دیدار حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را

ص: 18

1- . مجله موعود خرداد 1387 ش 88 ص 55 حکایت دیدار به نقل از آیت الله سید ابوالحسن مهدوی

داشت ولی در آنچه که از آیت الله هرنندی ذکر کردم به وضوح چند نکته را دیدیم:

الف: نجات جان آن عالم دلسوز مذهب، و چه کمک و خیری بزرگتر از نجات دادن جان یک انسان که قرآن کریم در این مورد می فرماید:

« مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا » (1)

ب: مسئله دیگر آنکه علاوه بر ایشان بیست نفر غیر شیعه هم چشم شان به جمال نورانی حضرت روشن شد. و این مسپله عبارت است از اینکه، جماعتی هم که اصلاً شیعه نبودند، هم توفیق یافتند آن جمال دلربا را بنگرند.

ج: حضرت با این کار شان سبب اسلام آوردن و تشیع چندین نفر شدند. که این مسئله هم مصداق بارز آیه شریفه مَنْ أَحْيَاهَا است، که در چند سطر قبل آن را ذکر کردیم. و نجات آدمی از اوهام و انحرافات افضل است از نجات جسمی که چند صباح دیگر فوت و متلاشی می شود.

ذکر همین دو جریان خط بطلانی بر ادعاها و سخنان ناسنجید خود عالم پندارانی همچون نویسنده آن جزوه کذائی است.

ص: 19

و اگر کسی طالب آن است که در زمینه دیدارهایی که با حضرتش توسط افراد مختلف رخ داده مطالعاتی انجام دهد توصیه ما به مطالعه این دو اثر گرانها است.

1. تشرف یافتگان به محضر حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر گرفته از کتاب نجم الثاقب اثر محدث نوری.

2. دارالسلام اثر شیخ محمود عراقی میثمی

در این کتب به صورت مفصل تشرفات صورت گرفته خدمت قطب عالم امکان حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیان گردیده است.

مسئله دیگر آن است که ، ما باید این مسئله را لحاظ کنیم، که بر اساس روایت صحیح و معتبر:

«مثل الامام مثل الكعبة اذ توتی و لا تأتي»⁽¹⁾

این مردم هستند که می بایست به سراغ امام بروند، نه اینکه حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به سراغ مردم بیایند. مگر هنگامی که شما بیمار می شوید پزشک به سراغ شما می آید یا شما می روید به سراغ پزشک و حتی اگر پزشک هم بر سر بالین شخص بیمار بیاید دلیلش درخواست آن بیمار از پزشک است.

و آیا شما برای باسواد شدن به نزد استاد و معلم می روید یا بالعکس او به محضر شما می آید تا شما اهل دانش شوید؟

ص: 20

1- [1] غاية المرام، ص 96 و 97؛ بحار الأنوار، ج 36، ص 353.

این را هر صاحب لیبی می فهمد که طالب در پی مطلوب و تشنه در پی آب است، و لیکن این خاندان به قدری صاحب کرامت و بزرگی هستند، که آنها به سوی خلاق می آیند. این مشکل ماست که از رحمت و وسعه خداوند در حال فرار هستیم. درست مانند آن جاعتی که امام غدیر برای هدایت شان همراه با همسر و فرزندانش بر درب خانه هایشان می رفت ولی آن جماعت ساده لوح احمق دنیا طلب امام دعوت گر به نار را برگزیدند.

آن شخص می گوید: هیچ خیر و برکتی از جانب و ناحیه آن جناب نصیب ما نشده است!

در پاسخ می گوئیم: ای بیچاره! بر اساس روایت

«لولا الحجة لساخت الارض باهلها(1)»

و روایتی که در مضمون آن است و مورد اتفاق فریقین است... و به قدری معتبر، موثق و مشهور است که اصلاً نیازی به ذکر منبع ندارد... این که ما هم اکنون بر روی زمین در حال راه رفتن و نفس کشیدن هستیم و اصلاً حیات داریم، دلالت بر وجود آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد. و ما هنوز این لطف حضرتش (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نتوانسته ایم، شکر بگذاریم. چه برسد به خیرات دیگری که از ناحیه آن جناب (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به سوی ما سرازیر گردیده است. چنانکه در زیارت جامعه کبیره می خوانیم که به برکت اوست اگر قطره ای باران بر زمین فرود می آید. و اب را

ص: 21

میدانیم که حیات کل مخلوقات بر آن متوقف است، حال اگر باران نیاید خلاق از بی آبی هلاک می شوند.

در این قسمت از بحث شایسته است که در مورد رابطه امام با خلقت قلم بر صفحه بفرسائیم:

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

« و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (1) »

بر اساس آیه سعادت انسان در عبادت حضرت باری (جل جلاله) است، و هیچ مسلم سلیم و سالمی جز تسلیم در مقابل این سخن چاره دیگری ندارد و منکر این مسئله نیست. و برای آنکه انسان دچار بلائی که ابلیس شد، نشود لازم است که آن طور که خدا می خواهد و صحیح است عبادت شود. نه آن گونه که خودش مایل است. و این خط بطلانیست بر سخن و عقیده آنان که می خواهند بر اساس میل و سلیقه خویش عبادت حق کنند. و مثلاً نماز فارسی بخوانند، یا امامی برگزینند که فرستاده خدا نباشد. و یکی از اصلی ترین وظایف امام و حجت خدا هم پرداختن و حراست از همین مسئله است. و او می بایست مانع از گمراهی خلق شود.

ممکن است کسی بگوید: این مسئله که شما بیان کردید با فلسفه وجودی امام غایب سازگار نیست، چرا که هنگامی که امام حاضر باشد این مهم به وقوع می پیوندد، نه زمانی که او نباشد.

ص: 22

در جواب می گوئیم: امام غایب به سان خورشید پشت ابر است. هرچند قابل رؤیت نیست، و لیکن تمامی خلایق از نور وجودی او بهر مند می گردند. و حضرت امیر (علیه السلام) در این مورد می فرمایند:

مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ (عليه السلام) لِكَمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ الْمَشْهُورِ حَيْثُ قَالَ: «أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بِيَدِي وَ أَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ فَلَمَّا أَصَحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءَ. ثُمَّ قَالَ وَ ذَكَرَ الْكَلَامَ بِطُولِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ اللَّهُمَّ بَلَى وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ إِمَّا ظَاهِرٍ مَعْلُومٍ وَ إِمَّا خَائِفٍ مَغْمُورٍ لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجُّجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ فِي تَمَامِ الْكَلَامِ. (1)» (2)

ضمن اینکه یکی از راه های تعیین صدق یک مطلب این است که افراد متعددی که احتمال تبانی آنها نباشد و مورد تصدیق طائفه خویش باشند بر مطلبی شهادت بدهند. گمان نکنم متواترتر از خبر خیر رساندن حضرتش به اقشار مختلف خبری وجود داشته باشد.

ص: 23

1- [1] از کلام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به کمیل بن زیاد نخعی که می گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست مرا گرفت و به گورستان بیرونم برد. چون به صحرا رسیدیم آه سردی بر آورد سپس فرمود - آنگاه کمیل کلام طولانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نقل می کند تا می رسد بفرمایش آن حضرت که در پایان سخن فرموده است - : خدا زمین را از حجّتی که با دلیل و برهانش برای خدا قیام کرده باشد خالی نمی گذارد و آن حجّت یا ظاهر معلوم است و یا ترسان پنهان تا مگر حجّت های خدا و دلیل های روشن اش باطل نشود.

2- . غیبت نعمانی، ص 126، ب 8، ح 1.

شبهه: تا به حال شنیده اید که شخصی برود و مساجد را که خانه خداست... را خراب کند؟ ... ولی شما این عمل را از امام زمان شیعه ... می بینید. ... آیا امامی که مساجد را خراب می کند، امام است؟ ... امام آن ها به مسجد النبی و مسجد الحرام و خانه کعبه روی خوش نشان نمی دهد

در کتاب الرجعه احسائی ص 184 و 162 می خوانیم: زمانی که امام زمان بیاید تمام مساجد روی زمین را خراب می کند. او از خانه کعبه و مسجد النبی شروع می کند. به چه بهانه ای؟ به این بهانه که آن ها را به همان اساس اولیه باز گرداند.

در کتاب الارشاد مفید ص 365 می خوانیم: از زبان ابو جعفر نقل می کند که: وقتی قائم قیام می کند به کوفه می رود و چهار مسجد را در آن ویران می کند! و هیچ مسجدی را که در روی زمین شرف و عزتی داشته باشد رها ننموده بلکه ویران می کند.

شخصی که مردگان را از قبر بیرون می کشد و آن ها را شکنجه می کند و شلاق می زند و می سوزاند! و مساجد و خانه کعبه را ویران می کند، آیا امام است؟

پاسخ: مسئله مهمی که این شخص فراموش کرده است این است که آن مسجدی قابل احترام است، که نماد اسلام و محلی برای عبادت باری تعالی محسوب شود. و اگر از این مسئله خارج شد هیچگونه تقدسی ندارد، و هیچ وجه تمایزی میان آن با سایر امکان وجود ندارد، و حتی در برخی از موارد تخریب آن اولیت بر بقای آن دارد. چنانکه فریقین نقل کرده اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به تخریب و

ویرانی مسجد ضرار پرداختند، به همان دلیلی که خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) مسجد ضرار را ویران نمودند، حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم برخی از مساجد را ویران می سازند. و حکایت مسجد ضرار از این قرار است که :

آن داستان بطوری که از روایات برمی آید این بوده که جماعتی مسجد قبا را ساخته و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خواستند تا در آنجا نماز بخواند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم مسجد را افتتاح نموده ، در آنجا به نماز ایستاد. بعد از این جریان ، عده ای از منافقین حسد برده در کنار مسجد قبا مسجد دیگری ساختند تا برای نقشه چینی علیه مسلمین پایگاهی داشته باشند، و مؤمنین را از مسجد قبا متفرق سازند و نیز در آنجا متشکل شده ، در انتظار ابی عامر راهب که قول داده بود با لشکری از روم به سوی آنها بیاید ، و نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) را از مدینه بیرون کنند.

پس از آنکه مسجد بنا شد نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده، درخواست کردند که آن جناب به مسجد آمده و آن را با خواندن نماز افتتاح فرماید و آنها را دعا کند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که عازم جنگ تبوک بود وعده داد که پس از مراجعت به مدینه به آن مسجد خواهد آمد.

و چون مسجد آنها به منظور ضرر زدن به مسجد قبا، ترویج کفر به خدا و رسول، تفرقه میان مؤمنینی که در مسجد قبا جمع می شدند، و محل کمین برای رسیدن ابی عامر راهب ساخته شده بود، لذا خدای تعالی از ایشان خبر داد که قسم خواهند خورد بر اینکه ما مقصودی از ساختن این مسجد نداریم مگر اینکه کار نیکی کرده

باشیم؛ یعنی با زیاد کردن مساجد تسهیلاتی برای مؤمنین فراهم آورده باشیم، و مؤمنین همه جا به مسجد دسترسی داشته باشند.

پیامبر اکرم به محض مراجعت به مدینه از جنگ تبوک چند تن از مسلمانان را مرفرمود تا آن مسجد را بسوزانند و ویران کنند. (1)

بر اساس مطلب مذکور و سیره عملی پیامبر اکرم اگر مسجد یا هر مکان دیگری محلی برای فتنه‌گری شد باید ویران شود.

مطلب دیگر این است که، بر اساس این سخن شما مملکت سعودی و بسیاری دیگر از اهل سنت از دایره اسلام خارج می‌شوند، چون که اعتقاد به ویرانی مساجد دارند. و برای نمونه در مورد تخریب مسجدالنبی، ابن قیم جوزی - که پس از ابن تیمیه بزرگ عالم شما محسوب می‌شود - می‌گوید:

«وعمی الصحابة بأمر عمر قبر دانيال، وأخفوه عن الناس. ولما بلغه أن الناس ينتابون الشجرة التي بايع تحتها رسول الله أصحابه أرسل فقطعها. رواه ابن وصاح في كتابه فقال: سمعت عيسى بن يونس يقول: "أمر عمر بن الخطاب بقطع الشجرة التي بويع تحتها النبي فقطعها، لأن الناس كانوا يذهبون فيصلون تحتها فخاف عليهم الفتنة". قال عيسى بن يونس: وهو عندنا من حديث ابن عون عن نافع: "أن الناس كانوا يأتون الشجرة، فقطعها عمر". فإذا كان هذا فعل عمر بالشجرة التي ذكرها الله تعالى في القرآن، وبايع تحتها الصحابة رسول الله فماذا حكمه فيما عداها من هذه الأنصاب والأوثان، التي قد عظمت الفتنة

ص: 26

بها، واشتدت البلية بها؟ وأبلغ من ذلك: أن رسول الله هدم مسجد الضرار. ففي هذا دليل على هدم ما هو أعظم فساداً منه، كالمساجد المبنية على القبور. فإن حكم الإسلام فيها أن تهدم كلها، حتى تسوى بالأرض، وهي أولى بالهدم من مسجد الضرار. وكذلك القباب التي على القبور يجب هدمها كلها، لأنها أسست على معصية الرسول، لأنه قد نهى عن البناء على القبور كما تقدم. فبناء أسس على معصيته ومخالفته بناء غير محترم. وهو أولى بالهدم من بناء الغاصب قطعاً. وقد أمر رسول الله بهدم القبور المشرفة كما تقدم. فهدم القباب والبناء والمساجد التي بنيت عليها أولى وأحرى، لأنه لعن متخذى المساجد عليها ونهى عن البناء عليها فيجب المبادرة والمساعدة إلى هدم ما لعن رسول الله فاعله ونهى عنه. والله يقيم لدينه وسنة رسوله من ينصرهما ويذب عنهما. فهو أشد غيرة وأسرع تغييراً. وكذلك يجب إزالة كل قنديل أو سراج على قبر، وطفية. فإن فاعل ذلك ملعون بلعنة رسول الله. ولا يصح هذا الوقف ولا يحل إثباته وتنفيذه.» (1)

این است حقیقت مذهب شما، بیهوده نقش بازی نکنید، و تفکرات باطل خویش را به گردن شیعه نیندازید. این نظر ابن قیم است، حال بگوئید امام شیعه خطر دارد یا ابن قیم جوزی و خلیفه شما؟ مگر اصلاً یک درخت چه ضرری می رساند، که بیهوده و با بهانه فتنه آنرا قطع کرد؟

نکته ای که در این موقعیت حائز اهمیت است، این است که دین مبین اسلام پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دچار بلا یا مصائب بسیاری شد. از جمله

ص: 27

آن بلايا مصیبت جعل حدیث و پیدایش روایات دروغینی بود که ریشه در تفکر یهود داشت و از این رو به آنها اسرائیلیات می گفتند. و درصد قابل توجهی از شرایع و احکام الهی را تحت الشعاع قرار داد. و این تیر زهرآگین حتی بر پیکره اسلام شیعی هم اصابت کرده است. به صورت اختصار کمی در مورد این درد و دمل چرکین صحبت و ارتباط آن را با بحث حاضر بیان می داریم:

صاحبان قدرتی که از نعمت تقوا محروم و غرق در دنیا و غافل از آخرت هستند، از هر وسیله ای برای رسیدن به اهداف خود و غلبه بر مخالفین شان استفاده می کنند. برای همین مطلب یکی از کاربردی ترین وسایل مورد استفاده در میان آنها مسئله تحریف واقعیت ها است، که در تاریخ اسلام به جعل احادیث شهرت یافته است. ولیکن در ابتدای امر فقط برای افضلیت باطل بر حق از آن بهره می بردند برای مثال: معاویه به فرمانداران خود می نویسد: «... هنگامی که این بخشنامه به شما می رسد، دستور دهید که مردم درباره فضائل یاران پیغمبر و زمامداران سخن بگویند. دقت کنید که هر روایتی که در فضیلت علی نقل شده را شما مثلش را برای خلفا جعل کنید...»⁽¹⁾

به مرور زمان این بیماری جعل حدیث از جا به جایی فضیلت ها فراتر رفته و وارد مرحله جدیدی شد. که عبارت بود از اینکه هرکس در هر جای زندگی اش دچار مشکل و نقصان می شد، دست به جعل احادیث می زد، و مشکل پیش آمده را با نسبت دادن دروغی به

ص: 28

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 44.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حل می نمود. مثلاً: شخصی از منطقه عکا تمامی سرمایه خویش وارد تجارت می کند و پیاز می خرد، و این پیازها را به مکه می آورد به هدف و قصد تجارت. ولیکن مردم مکه از پیازهای او استقبال نمی کنند. او که شاهد از دست رفتن مال التجاره خویش است. دست به دامان والی مکه و صحابی چند ماه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که ابوهریره نام داشت می شود. او هم مشکل آن اعرابی را با یک جمله مرتفع می سازد، او به میان مردم آمد و صدا زد:

«سمعت من حبیبی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) من اکل بصل عکه بمکه وجبت له الجنة»⁽¹⁾

و مردم جاهل و بیچاره هم که اسلام را از مسیر صحیح آن دریافت نکرده بودند، خیال می کردند، هر چه این رهزنان بگویند، همان اسلام صادره از ناحیه باری و ناشره از جانب ختم رسل (صلی الله علیه و آله و سلم) است. هجوم آوردند و هر چه پیاز بود را خریدند، و خدا را شکر که آن شخص نه تنها ضرر نکرد، بلکه سود کلانی از این قضیه نصیبش شد.

آری! دشمنان حق و حقیقت به هر شکلی که توانستند، از این وسیله استفاده کردند. و این فقط مختص به مخالفان اهل بیت % نبود بلکه به مرور زمان آنان هم که به صورت صریح خود را دشمن اسلام معرفی می کردند، هم به این وسیله متوسل می شدند، تا آنجا

ص: 29

که ابن ابی العوجاء که کل امت در زندیق بودن او اتفاق دارند، و چنان طغیان کرد که سرانجام به دستور منصور عباسی به قتل رسید(1) و اعدام شد. آنگاه که می خواستند او را اعدام کنند ندا سر داد و گفت:

«أما والله لئن قتلتموني لقد وضعت أربعة آلاف حديث أحرم فيها الحلال، وأحل فيها الحرام، والله لقد فطرتكم في يوم صومكم، وصومتكم في يوم فطركم.»(2)

به همین مقدار در این موضوع اکتفا می کنیم، و به امید خدا اثری در مورد آنچه بر سر میراث روائی اسلام آمده می نگاریم.

بر ما واضح شد که چنین سلاح خطرناکی در دست افراد بی تقوا و به ظاهر مسلمان بوده است. و کسانی که در کوچکترین مسائل به راحتی از این وسیله بهره می بردند، چه تضمینی وجود دارد که در باب مهدویت از آن استفاده نکنند. چرا که دشمنان اسلام مهدویت

ص: 30

1- . در کتاب التبصیر فی الدین ص 137 در مورد او آمده است که: «و كان عبد الكريم ابن ابی العوجاء خال معن بن زائده فی السر علی الدین المانویه و كان يقول بالتناسخ و كان فی الظاهر ینتسب الی القدریه و الرافضه و وضع كثيرا من الاحادیث اغتر بها الروافض و افسد علی الروافض صومهم و وضع لهم حسابا یغیرون به رؤوس الشهور و نسب ذلك الی جعفر بن محمد بن الصادق (علیه السلام) و لما ظهر خیر وضع الحساب امر بقتله ابو جعفر محمد سلیمان الهاشمی فصلب.»

2- . تاریخ طبری، ج 8، ص 48.

و حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نقطه مقابل منافع خویش می دیدند، هرکاری می کردند تا مردم نسبت به این موضوع جبهه بگیرند. و به سمت آنها بیایند و هیچ ملجاء و پناهی غیر از دستگاه خلافت برای خود ندانند.

پس واضح می شود بر ما که بسیاری از این اقوالی که ایشان را در قالب شخصیتی خون خوار و جنگ طلب و... معرفی کرده است، ریشه در همین مطلب دارد.

ص: 31

شبهه: ... امام زمان شیعیان دوازده امامی توبه هیچ کس را نمی پذیرد و همه را به قتل می رساند!

این جملات را بخوانیم: و چنان قسی القلب و بی رحم است که حتی مجروحان را کشته و از کسی توبه هم نمی پذیرد.

و حتی به ابوجعفر نسبت می دهند که گفته: پیامبر در میان امتش با نرمی رفتار کرده است و با مردم به خوبی و آرامش رفتار نموده است، اما قائم با قتل و کشتار عمل می کند و در کتابی که با او می باشد آمده: از کسی توبه نپذیرد و کشتار کند و وای بر کسی که با او مخالفت نماید. ...

این جملات را بخوانیم: تا حدی جنایت و ظلم و ستم می کند که برای توجیه کردن این ستم ها از ابوجعفر نقل کرده اند که گفته است: بسیاری از مردم می گویند که این از آل محمد نیست والا رحم می کرد.

بنا به گفته مفید، حتی اموات نیز از شکنجه این منتقم کینه توز امامیه رها نمی شوند، وی پانصد تا پانصد تا یکجا گردن می زند.

احسائی از ابوعبدالله نقل می کند و می گوید: این کار به اتمام نمی رسد مگر اینکه دو سوم مردم کشته شوند! و از او سؤال می شود، که بعد از رفتن دو سوم جهان چه می ماند؟ می گوید: آیا از اینکه شما یک سوم بقیه باشید خشنود نمی شوید!؟

پاسخ: چند مطلب را در این موضع باید لحاظ کنیم:

اول: این قبیل روایات، بنابر اذعان بزرگان مکتب تشیع، باطل و از گروه اسرائیلیات و ساخته و پرداخته اذهان بیمار اعدای اسلام است. و هدفی جز تخریب چهره مقدس ترین فرد آخرالزمان ندارد.

دوم: بر فرض صحت این مطالب باید گفت: توبه ارزشمند آن است که از روی ترس نباشد، و حقیقی باشد. همانطور که در مصادر آمده توبه محتضر قبول نیست. زیرا چنین شخصی از اجبار و نه اختیاری توبه کرده است.

سوم: امت اسلام تجربه توبه کسانی همچون ابوسفیان، معاویه و... را در حافظه اش سپرده و به خاطر دارد و مگر حاصل و ثمره ای به جز فساد و ضرر برای اسلام داشته است؟! و اهل ادب پارسی در این مورد مثال شایسته و مناسبی دارند: «توبه گرگ مرگ است.» و این مطلب زمانی نیکوتر می شود که بدانیم وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

« لَا يُلْسَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ. (1) »

بر اساس آنچه بیان شد، اگر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جز این انجام دهد جای تعجب دارد. و جناب شان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای آنکه بتواند عدالت را بگستراند چاره ای جز مرتفع ساختن موانع ندارند.

چهارم: آنچه حلقه مفقوده در بحث حاضر است. و مؤلف آن جزوه این مطلب را از قلم انداخته و نادیده گرفته است. عبارت است از این مسئله که حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تا چند ماه به صورت مسالمت آمیز با مخالفین رفتار می کنند. ولیکن هنگامی که بر آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اثبات شود، این اشخاص با حق و حقیقت سرجنگ و عناد دارند. وظیفه آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که موانع را از بین ببرند.

ص: 33

پنجم: ضمن آنکه حضرت باید بر روی زمین عدل الهی را اجرا کنند، حال چگونگی می شود، حق مظلوم را از ظالم گرفت بدون آنکه ظالم مقاومت کند، و سلاح به دست نگیرد.

و اگر این گونه که اینان تعبیر می کنند بنگریم می بایست، تمامی شرایع و احکام حقوق و دیات و قصاص و... اسلام را کنار بگذاریم، چون تمام آنها با عطف و مهربانی خیالی اینان در تعارض است. و خدای متعال هم نباید پرستش شود چون جهنمی ساخته است برای عذاب گناهکاران.

در مورد آن روایتی که در آخر مطلب می آورد باید عرض کنیم که امام در مقام بیان اوضاع و احوال پیش از ظهور است. که به قدری ظلم و ستم و ناعدالتی فراگیر می شود، و به قدری بیماری ها و مرگهای ناگوار شیوع و شدت می یابد که اکثریت مردم نابود می شوند، نه آنکه حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چنین می کنند. و کدام عقل سلیمی می پذیرد که منجی بشریت خود مفسد باشد!

و تا آنجا که حافظه تاریخی مسلمین به یاد دارد، در تمامی مواقع رحمت و عفو از سوی ائمه اطهار بوده است، و ظلم و قتل و غارت از سوی دشمنان ایشان:

چنانکه ما در روزگاران اولیه ای که خلافت و رهبری مسلمین از مسیر صحیح خود خارج شده بود، شاهد این مسئله هستیم که خالد بن ولید چه آورد بر سر مالک بن نویره که مسلمان بود. و حتی از سپاهیان خالد با تمام اموال و دارائی هایش میزبانی کرد. اما خالد

تمام مردان آن قبیله را بدون هیچ گناهی و در اوج ناجوانمردی سر بریدند. و با زنانی که چند ساعت از قتل شوهرانشان هم نمی گذشت عمل منافی عفت انجام دادند. (1)

وآنگاه که سپاهیان یزید بر مدینه النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلط شدند، سه شبانه روز بدون هیچ رحمی هرکاری که خواستند کردند و یک فقره آن به قتل رساندن 80 تن از صحابیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. (2)

ص: 35

1- . الکامل فی التاریخ، ج2، ص 357-358.

2- . جلال الدین سیوطی در تاریخ خلفا ص 158 می نویسد: «وفي سنة ثلاث وستين بلغه أن أهل المدينة خرجوا عليه وخلعوه، فأرسل إليهم جيشًا كثيفًا وأمرهم بقتالهم، ثم المسير إلى مكة لقتال ابن الزبير، فجاءوا وكانت وقعة الحرة على باب طيبة، وما أدراك ما وقعة الحرة؟ ذكرها الحسن مرة فقال: والله ما كاد ينجو منهم أحد، قتل فيها خلق من الصحابة ومن غيرهم، ونهبت المدينة، وافتض فيها ألف عذراء، فإنا لله وإنا إليه راجعون.»

شبهه: مگر خداوند در قرآن نفرموده است: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) آیا پیامبر اکرم محمد بن عبد الله ص این همه وقت و عمر خود را برای دین اسلام گذاشتند، کافی نبود؟ آیا حضرت پیامبر ص نتوانستند دین را به نحو احسن برای انسان های دنیا تبلیغ کنند؟ آیا خداوند (چقدر دیر!) به یادش افتاده است که دین محمد (ص) خوبی نبوده است، پس دین جدیدی با شخص جدیدی برای ما می فرستد؟ و هزاران سوال از این قبیل. اگر کسی نزد شما بیاید و بگوید من دین جدیدی برای شما آورده ام چه برخوردی با او می کنید؟ آیا قبول می کنید که خداوند کسی را برای انسان ها با دین جدیدی بفرستد؟ ولی شیعه های دوازده امامی به این مسئله معتقدند و انتظار دین جدیدی را دارند. شیعه ها به قدری به دعاهای خرافی و جعلی و دروغ روی آورده اند که قرآن را فراموش کرده اند. مگر در قرآن نداریم که دین اسلام بهترین و عزیزترین دین است. آن ها معتقدند همان شخص منتقم و جنگجو و خونریز و مسجد خراب کن، برایشان دین و کتابی بهتر از اسلام و قرآن می آورد. آیا امامی که با همسر پیامبر و خلیفه پیامبر و خانه کعبه مشکل دارد، باید انتظار او را کشید؟

این جملات را بخوانیم: نعمانی از ابو جعفر نقل می کند که: «قائم قیام می کند با دستوری نو و کتابی جدید و حکمی جدید! بر اعراب بسی سختگیر است و با آن ها جز شمشیر نمی شناسد و توبه نمی پذیرد».

طوسی نقل می کند که: «قائم به امری غیر از آنچه بوده است قیام می کند».

و کلینی از ابو عبدالله نقل می کند که: دنیا تمام نمی شود تا اینکه مردی از من با حکم آل داود حکومت کند و از دلیل و بینه نمی پرسد.

و صفار اضافه می کند که با حکم داود و سلیمان حکم می کند و از دلیل و بینه نمی پرسد.

پاسخ: در مواجهه با این سخنان باید چند مسئله را لحاظ کرد:

اول: براساس نصوص و روایات، به قدری دین خدا دچار تحریفات و مسائل گوناگون می شود، که زمان ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دین عرفی جایگزین دین حقیقی شده، و تفاسیر قرآنی که میان مردم رایج است فرسنگ ها با تفسیر و فهم حقیقی قرآن فاصله دارد. پس بالطبع حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هنگامی که بخواهند دین حقیقی را رایج سازند مردم خیال می کنند دین جدیدی آمده است.

و در حقیقت حضرت حجت بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آن کاری را که حضرت امیر (علیه السلام) نتوانستند به انجام برسانند را میسر و محقق می سازند، اما آن عمل چیست؟ در جواب این مطلب یکی از خطبه های حضرت مولی الموحدين (علیه السلام) که در کتاب شریف روضه کافی اثر مرحوم کلینی و جناب سلیم در اسرار آل محمد% و دیگر بزرگان مکتب شیعه در کتاب هایشان نقل کرده اند را می آوریم:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ:

خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ صَلَّى عَلَيَّ عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلْتَانِ اتَّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ أَمَّا اتَّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ

الْحَقُّ وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ إِلَّا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً وَإِنَّ الْأَخِرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُقْبِلَةً وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ بُنُونٌ فَكُونُوا مِنْ أُنْبَاءِ الْأَخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أُنْبَاءِ الدُّنْيَا- فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ إِنَّ عَدَا حِسَابٍ وَ لَا عَمَلَ وَ إِنَّمَا بَدَأَ وُفُوعَ الْفِتَنِ مِنْ أَهْوَاءِ تَتَّبَعُ وَ أَحْكَامٍ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا حُكْمَ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا إِلَّا إِنَّ الْحَقَّ لَوْ خَلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ وَ لَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ عَلَى ذِي حِجَى لَكِنَّهُ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمَزَجَانِ فَيَجَلَلَانِ مَعًا فَهَذَا لِكَيْ يَسْتَوْلِيَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ نَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) يَقُولُ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسْتُمْ فِتْنَةً يَرُوبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ يَجْرِي النَّاسُ عَلَيْهَا وَ يَتَّخِذُونَهَا سُدَّةً فَإِذَا غُيِّرَ مِنْهَا شَيْءٌ قِيلَ: قَدْ غُيِّرَتِ السُّنَّةُ وَ قَدْ أَتَى النَّاسَ مُنْكَرًا ثُمَّ تَشْتَدُّ الْبَلِيَّةُ وَ تُسَبَى الدُّرِّيَّةُ وَ تَدْفُقُهُمُ الْفِتْنَةُ كَمَا تَدْفُقُ النَّارُ الْحَطَبَ وَ كَمَا تَدْفُقُ الرَّحَى بِنِقَالِهَا وَ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ لِغَيْرِ الْعَمَلِ وَ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا بِأَعْمَالِ الْأَخِرَةِ.

ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ وَ حَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ شِيعَتِهِ فَقَالَ: قَدْ عَمِلَتِ الْوُلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا

رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُغَيِّرِينَ لِسُنَنِهِ وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَ حُدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شَيْعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرَضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ (عز و جل) وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَدَّعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ رَدَدْتُ فَدَكَأَ إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ وَ رَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) كَمَا كَانَ وَ أَمَضْتُ قَطَائِعَ أَقْطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) - لِأَقْوَامٍ لَمْ تُمَضَّ لَهُمْ وَ لَمْ تُنْفَذْ وَ رَدَدْتُ دَارَ جَعْفَرٍ إِلَى وَرَثَتِهِ وَ هَدَمْتُهَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ رَدَدْتُ فَضَايَا مِنَ الْجَوْرِ فَضِي بِهَا وَ نَزَعْتُ نِسَاءً تَحْتَ رِجَالِ بَعْضِ حَقِّ فَرَدَدْنَهُنَّ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ وَ اسْتَقْبَلْتُ بِهِنَّ الْحُكْمَ فِي الْفُرُوجِ وَ الْأَحْكَامِ وَ سَبَيْتُ ذَرَارِيَّ بَنِي تَغْلِبَ وَ رَدَدْتُ مَا قُسِمَ مِنْ أَرْضِ خَيْبَرَ وَ مَحَوْتُ دَوَابِّينَ الْعَطَايَا وَ أَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) - يُعْطِي بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَ الْأَقْيَاطِ الْمِسَاحَةِ وَ سَوَّيْتُ بَيْنَ الْمَنَاحِيحِ وَ أَنْفَذْتُ خُمْسَ الرَّسُولِ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (عز و جل) وَ فَرَضُهُ وَ رَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ وَ سَدَدْتُ مَا فَتِحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَ فَتَحْتُ مَا سُدَّ

مِنْهُ وَحَرَمْتُ الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَحَدَدْتُ عَلَى النَّيِّدِ وَأَمَرْتُ بِإِحْلَالِ الْمُتَعْتَبِينَ وَأَمَرْتُ بِالتَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَائِزِ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَالزَّمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَبِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَأَخْرَجْتُ مَنْ أُذْخِلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فِي مَسْجِدِهِ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَخْرَجَهُ وَأَدْخَلْتُ مَنْ أُخْرِجَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَدْخَلَهُ وَحَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَعَلَى الطَّلَاقِ عَلَى السُّنَّةِ - وَأَخَذْتُ الصَّدَقَاتِ عَلَى أَصْدِنَافِهَا وَحَدُودِهَا وَرَدَدْتُ الْوُضُوءَ وَالْغُسْلَ وَالصَّلَاةَ إِلَى مَوَاقِفِهَا وَشَرَائِعِهَا وَمَوَاضِعِهَا وَرَدَدْتُ أَهْلَ نَجْرَانَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَرَدَدْتُ سَبَايَا فَارِسَ وَسَائِرِ الْأُمَمِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِذَا لَتَفَرَّقُوا عَنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي رِيضَةٍ وَاعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بَدْعَةٌ فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي مَا لَقِيتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ وَطَاعَةِ أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ وَالِدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ وَأَعْطَيْتُ مِنْ ذَلِكَ سَهْمَ ذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَالَ

اللَّهُ (عز و جل) - إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ

وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ فَنَحْنُ وَاللَّهِ عَنِّي بِذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَرَنَّا اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِرَسُولِهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَ تَعَالَى: فَلِلَّهِ وَاللرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ فِينَا خَاصَّةً- كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ فِي ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ %- إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ لِمَنْ ظَلَمَهُمْ رَحْمَةً مِنْهُ لَنَا وَ غَنَى أَعْنَانَا اللَّهُ بِهِ وَ وَصَّى بِهِ نَبِيَّهُ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا أَكْرَمَ اللَّهُ رَسُولَهُ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَ أَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ يُطْعِمَنَا مِنْ أَوْسَاحِ النَّاسِ فَكَذَّبُوا اللَّهَ وَ كَذَّبُوا رَسُولَهُ وَ جَحَدُوا كِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقِ بِحَقِّنَا وَ مَعُونَا فَرَضًا فَرَضَهُ اللَّهُ لَنَا مَا لَقِيَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّ مِنْ أُمَّتِهِ مَا لَقِينَا بَعْدَ نَبِينَا وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَي مَنْ ظَلَمْنَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. «(1)

ص: 41

1- . سلیم بن قیس هلالی گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخنرانی کرد: خدا را سپاس نمود و بر او ستایش کرد و سپس صلوات بر پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) نثار کرد و پس از آن فرمود: از دو خصلت بر شما نگران و بیمناکم، پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز؛ اما پیروی از هوای نفس از حق باز می دارد، و اما آرزوی دراز آخرت را به دست فراموشی می سپارد، دنیا پشت کنان کوچ کرده و می رود و به راستی که آخرت کوچ کرده و به سوی ما می آید و هر کدام را فرزندان و دلپستگانی است، شما از فرزندان و دلپسته های به آخرت باشید و از پسران و دلپسته های بدنیا نباشید. زیرا امروزه روز کردار است و حسابی در میان نیست. و به راستی که فردای قیامت روز حساب است و روز کردار نیست، و همانا آغاز فتنه ها و آشوب ها از هواپرستی سرچشمه گرفته و از احکام بدعت و خود ساخته آغاز شده، در این احکام خود ساخته با حکم خدا مخالفت می شود و مردمی در اجرای آنها به جای مردمی دیگر نشینند. اگر حق پاك در میان بود اختلافی در میان نبود و اگر باطل محض در میان بود بر هیچ خردمندی پوشیده نمی ماند ولی از این حق مشتی بر گرفته شده و از این باطل مشتی و با هم آمیخته گردیده و همدیگر را در زیر پرده خود برگرفته اند و آنجا است که شیطان به دوستاران خود چیره گردد و همان کسانی نجات یابند که از طرف خداوند سرانجام خوب برای آنها پیش بینی شده است. راستی که من از رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) شنیدم می فرمود: شما چگونه باشید آنگاه که فتنه ای شماها را فراگیرد تار و دنباله دار تا آنجا که کودکان در آن پرورش یابند و سالمندان در آن پیر شوند مردم بر راه کج آن بروند و آن را روش و سست و شعار ملی خود بگیرند هر گاه چیزی از آن تبدیل بروش درست و حق گردد گفته شود سنت تبدیل شده و در نظر مردم کار زشتی آید سپس به دنبال آن گرفتاری سخت شود و ذریه و نژاد به اسیری رود. سپس فتنه و آشوب آنان را بکوبد چنانچه آتش هیزم را بکوبد و دستاس زیر انداز خود را دین آموزند نه برای خدا و دانش جویند نه برای عمل کردن و بوسیله کار آخرت دنیا را طلب کنند. سپس روی به حاضران کرد، در گرد او جمعی از خاندان و شیعیان او بودند پس فرمود: زمامداران پیش از من کارها کردند که در آنها با رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) از راه تعمد مخالفت ورزیدند و پیمان او را شکستند و روش او را دیگر گونه ساختند و اگر من بخواهم مردم را بترك این کردارهای مخالف پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) وادارم و آنها را بحق برگردانم و به همان روش که در زمان رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) بود تبدیل سازم همه قشونم از گردم پراکنده شوند تا خودم تنها بمانم یا با شماره اندکی از شیعیانم که فضل مرا شناختند و از روی قرآن خدا و سنت و دستور پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) مرا امام مفترض الطاعه می دانند (نه بحکم بیعت و اجماع امت) شما بگوئید: اگر من در باره مقام ابراهیم (علیه السلام) فرمانی صادر کنم و آن را به همان محلی برگردانم که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) آن را در آنجا نهاد. و فدک را برگردانم به ورثه فاطمه\$. و صاع رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) را برگردم به میزانی که در دوران آن حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) داشت. و زمین هائی را که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به اقوامی واگذار کرده بود، و حکم رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) درباره آنها اجراء و تنفیذ نشده است من آن را اجراء و تنفیذ کنم. و خانه جعفر (علیه السلام) را که گرفتند و جزء مسجد کردند به ورثه او برگردانم و آن را از مسجد

خراب کنم. و احکام و قوانین خلاف حق را که طبق آنها حکم شده به حق برگردانم و آن احکام خلاف را ملغی سازم. و زنانی را از زیر دست مردانی که به ناحق خود را شوهر یا آقای شرعی آنان دانند پس می گرفتیم و آنها را به شوهرهای شرعی آنان بر می گرداندم و با آنها به حکم خدا درباره فروج و مقررات روبرو می شدم. و ذراری بنی تغلب را اسیر می گرفتیم. و آنچه را که از زمین های خیر تقسیم شده است بر می گرداندم. و دفتر عطا و حقوق و مستمری را محو می کردم و درآمد اسلامی را مانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به همه مسلمانان برابر و برادروار قسمت می کردم و بیت المال را دست گردان میان توانگران نمی کردم. و خراج و مالیات از روی مساحت زمین را ملغی می نمودم. و امر نکاح را بر پایه برابری و برادری مسلمانان استوار می نمودم. و خمس رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را چنانچه خدا فرو فرستاده و مقرر داشته اجرا می کردم و مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بدان وضعی که بود بر می گردانیدم و هر دری در آن گشودند می گرفتیم و هر چه بستند را باز می کردم. و غدقن می کردم از مسح وضوء بر روی جوراب و چکمه، برای نوشیدن نیذ (شراب خرما) حد شرب خمر را اجراء می کردم. و فرمان صادر می کردم که متعه حج و متعه زنان حلال اند، و فرمان می دادم بر جنازه ها پنج بار تکبیر بگویند، و مردم را مجبور می کردم تا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ را در حمد و سوره نماز بلند بخوانند. و هر کس را که به همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد او در آورده اند بیرون می انداختم و آن کس که از مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون شده وارد آن می ساختم. و مردم را امر می کردم به حکم قرآن و اجراء طلاق طبق قانون قرآن و موافق سنت اسلام و زکاة را از همه اصناف طبق مقررات آن دریافت می کردم و وضوء و غسل و نماز را به مواقیت و شرائع و محل خودشان بر می گردانیدم. و اهل نجران را بجای خود بر می گردانیدم. و اسیران فارس و ملتهای دیگر را به مقررات کتاب خدا و سنت رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) بر می گرداندم در این صورت همه از دور من پراکنده شوند، به خدا سوگند که من به مردم فرمان دادم در ماه رمضان همان نماز فریضه را به جماعت بخوانند و به آنها اعلام کردم که جماعت در نماز نافله بدعت است و خود ساخته است و دستور خدا نیست، شیون و فریاد جمعی از لشکریانم بلند شد که به همراه من با دشمن جنگ می کردند، داد می زدند ای مسلمانان! سنت عمر دگرگون شد. علی (علیه السلام) ما را از نماز نافله ماه رمضان باز می دارد و من ترسیدم که در يك سو از لشکر شورشی بر پا کنند. من از دست این امت چه کشیدم؟ از نظر تفرقه اندازی و پیروی آن ها از پیشوایان گمراهی و از دعوت کنندگان بدوزخ. من عطا کنم از این خمس بهره ذی القربی را که خدا فرموده است: اگر شما ایمان دارید به خدا و آنچه فرو فرستادیم به بنده خود روز تمیز حق از باطل روزی که دو گروه اسلام و کفر با هم برخوردند. به خدا سوگند که مقصود از ذی القربی ما هستیم که خداوند ما را به خود و رسول خود (صلی الله علیه و آله و سلم) قرین ساخته است و فرموده از آن خداست و از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و از آن ذی القربی و یتیمان و مساکین و این سبیل تا اینکه دست گردان میان توانگران شماها نباشد و آنچه را رسول به شماها داد بگیرد و آنچه که شما را از آن نهی کرد دست باز دارید و از خدا پرهیزید (در ستم به خاندان محمد) زیرا خدا سخت کیفر است و صدر آیه این است و آنچه را خدا به رسول خود از اهل آبادی ها بهره کرد پس از آن خداست و از آن رسول و از آن ذی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل) در باره کسی که بدان ها ستم کند این مهریست که خدا بجاها نموده و ما را بینای فرموده است بوسیله آن و در باره آن پیغمبرش سفارش کرده و از زکاة و صدقه بما بهره نداده خدا رسول خود را گرامی تر داشته و ما خاندان را هم گرامی تر داشته از اینکه با چرکینی مال مردم بما خوراك بدهد. پس این مردم خدا را تکذیب کردند و رسول خدا را هم تکذیب کردند و کتاب خدا را که به حق ما گویا است انکار کردند و از مقرری که خدا برای ما مقرر کرده است ما را دریغ داشتند، خاندان هیچ پیغمبری از امتش برخوردار نکرد آنچه از مصیبت را که ما پس از پیغمبر خود برخوردار کردیم و خدا یاور ما است و از او کمک خواهیم بر علیه کسی که بما ستم کرده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. کافی، ج 8، ص 85-63، ح 21.

آری! همانطور که از این خطبه معلوم است، حضرت امیر (علیه السلام) هم اگر مجال داشتند، با این بدعت هائی که در دین خدا وارد گشته است مقابله و مبارزه می کردند. ولیکن خوف شان از این بود که مردم خیال کنند، آن حضرت (علیه السلام) دین جدیدی آورده است. اما این خوف از فتنه در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد % وجود ندارد. و حال این حجم از بدعت در زمان حیات حضرت امیر (علیه السلام) بوده است که چیزی حدود بیست و پنج سال از حیات دنیوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می گذشت. و حال این تعداد را باید تا زمان حاضر چندین برابر دانست.

ص: 45

دوم: براساس آنچه که در مصادر آمده، حضرت داود (علیه السلام) از شاهد و بینة سؤال نمی کرد، چراکه به اذن الله چشم حقیقت بین داشته و بر اساس آن حکم می نموده است. ولیکن سایر اولیاء اجازه استفاده از این امکان را نداشتند. اما حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم در حکومت داری از این مسئله استفاده می کنند. و این اصلاً ربطی به دین جدید آوردن ندارد. و سایر معصومین از خاتم الانبیاء تا امام عسکری % موظف بودند، با قضایا برخورد معمولی و عادی داشته باشند، و قدرت های الهی خویش بجز در مواقع اضطرار بهره نبرند.. اما در عهد حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چنین نیست.

سوم: اینکه استناد می کند به آیه اکمال و ندا سر می دهد که اسلام کامل شده و نیازی به تغییر و واریسی ندارد صحیح است. ولیکن، در این مطلب رعایت چند نکته لازم و واجب است:

الف. مأموریت اصلی حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) ابلاغ اصل اسلام است، و تبیین جمیع امور بر عهده ایشان نبوده است، و اگر قرار بود خداوند جمیع امور اسلام را به وسیله آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) سامان دهد، نتیجه ای قابل تصور نبود مگر عمری ابدی برای آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) چرا که دائم مسائل جدید رخ می دهد. و آن هنگام که به مدت زمان رسالت بیست و سه ساله حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) می نگریم، در می یابیم که سه سال از این مدت را دوران فترت می گویند، که اصلاً تبلیغ علنی نبوده، و مابقی مدت هم پر از جنگ های تحمیلی و... بوده است. و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عملاً فرصت تبیین بسیاری از مطالب را

نداشتند. پس اینجاست که سخن شیعه در مورد بحث جانشینی پیامبر جامه تحقق و واقعیت برتن می کند. چراکه از یک سو می بینیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرصت تبیین بسیاری از مطالب را نیافتند، و از سوی دیگر می بینیم که قرآن کریم سخن از کامل شدن دین و تمایت نعمت می زند. و این دو بر اساس آنچه غیر شیعه می گویند در تعارض کامل به سر می برند، آخر چگونه می شود دینی که بسیاری از مسائلش در ابهام کامل به سر می برد را کامل خوانند. ممکن است بگویند: خداوند متعال قرآن را در میان مردم به امانت قرار داد تا مسائل و مشکلات شان را بر اساس آن حل کنند، و حتی یکی از بزرگان صحابه گفته است: «حسبنا کتاب الله»⁽¹⁾ پس نیازی به امام و رهبری پس از پیامبر نداریم و قرآن چراغ هدایت ماست.

در جواب این کلامی می گوئیم: که قرآن محکومات و متشابهاتی دارد، محکوماتش که واضح است ولیکن متشابهاتش را چگونه می خواهید با عقول خود بفهمید. و آن کسی که گفت: «حسبنا کتاب الله» خود در معنای بسیاری از آیات کتاب خدا مانده بود چنانکه نقل کرده اند در احوالت او:

«أخرج الحافظان ابن أبي حاتم والبيهقي عن الدثلي: أن عمر بن الخطاب رفعت إليه امرأة ولدت لستة فهم برجمها، فبلغ ذلك عليا فقال: ليس عليها رجم. فبلغ ذلك عمر فأرسل

ص: 47

إليه فسأله فقال: قال الله تعالى: «والوالدات يرضعن أولادهن حولين كاملين» (1) وقال: وحمله وفصاله ثلاثون شهرا فسته أشهر حمله وحولين فذلك ثلاثون شهرا. فخلى عنها. وفي لفظ النيسابوري والحافظ الكنجي: فصدقه عمر وقال: لولا علي لهلك عمر. وفي لفظ سبط ابن الجوزي: فخلى وقال: ألهم لا تبني لمعضلة ليس لها ابن أبي طالب. (2)

پس عملاً راهی که غیر شیعه در پیش گرفته اند جز به تباهی نمی رسد. ولی آنچه شیعه می گوید، را نجات امت است، چرا که ایشان می گویند: قرآن کریم براساس آنچه خودش می گوید نیاز به شارح و مفسر دارد، چنانکه می فرماید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (3)

و ما در مدت حیات پیامبر می بینیم که این وظیفه به صورت کامل محقق و ادا نشده است، ولیکن ما می بینیم که خداوند متعال مردم را به حال خویش رها نکرده است، و برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اوصیائی مقرر فرموده است، که این وظیفه تبیین را بر عهده بگیرند.

ص: 48

1- . بقره، 233.

2- . وادر الاثر فی علم عمرص 11.

3- . نحل، 44.

شبهه: تا به حال شنیده اید که مثلا امام علی یا امام حسین ترسو باشند؟ آیا تا به حال شنیده اید که علی از ترس اینکه کسی فرقه را شکافد، رفته و درون چاه خانه اش مخفی شده است؟ آیا تا به حال شنیده اید که امام حسین از ترس جانش خود را مخفی می کرده؟ نه قطعاً کسی این جملات را شنیده است؛ و اگر هم کسی این حرف ها را بگوید، کسی باور نمی کند. چرا که کسی که می خواهد راهنمای مردم باشد؛ و سنت پیامبر را ادامه بدهد و مردم را به دین خدای یکتا سوق دهد، هیچگاه ترس را بر خود راه نمی دهد. مگر کم شنیده ایم که لازمه امامت، شجاع بودن شخص است. پس چگونه است که امامیه خود را ملزم به ایمان داشتن به امامی کرده است که از ترس، هزار سال است خود را مخفی کرده است ... مگر خداوند در قرآن نفرموده است: (وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعُدُوةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)

این آیه را در اینجا آوردم به این دلیل که اگر به امامیه بگوییم: چرا امام زمانتان ظهور نمی کند؟ می گوید: منتظر است که بستر مناسبی پیدا شود بعد ظهور می کند. طبق فرمایش آیه بالا مشخص می شود که تا روز قیامت در جهان دشمنی و جنگ و عداوت وجود دارد. پس امام زمان هرگز نباید از حالت ترس خارج شود. طبق روایتی که از امام رضا دارند می گوید: امام زمان، زمانی که ظهور کند یک جوان سی ساله است، و می تواند با فریادش کوه ها را متلاشی کند. آیا همچنین شخصی باید ترسو باشد؟! ...

غیبت او به خاطر ترس و خوف از کشته شدن خودش است، چنانکه مجلسی احادیث 1 و 2 و 5 و 10 و 16 و 18 و 20 و 22 نقل کرده است. این عمل او صحیح نیست و برخلاف سنت الهی و قرآن است، زیرا اگر بنا باشد کسی حجت الهی باشد و غایب شود؛ و از ترس مردم خود را مخفی کند، باید تمام انبیاء مخفی می شدند، آنان باید خود را هرگز نشان نمی دادند، زیرا احتمال این

بود که هر پیغمبری را مخالفینش به قتل برسانند، پس باید ابلاغ رسالت نمی نمود. حال آنکه خداوند در قرآن مجید فرموده است:

(إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ). (فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). (فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُونَ).

این جملات را بخوانیم: طوسی می گوید: علتی به جز ترس از قتل خودش مانع ظهور او نشده است، چون اگر غیر از این بود، مخفی بودن جایز نبود.

از امام رضا روایت شده که گفته: قائم کسی است که وقتی خروج می کند هم سن پیران و در شکل جوانان است، او دارای بدنی قوی است به طوری که اگر دستش را دراز کند و درخت بزرگی را بگیرد، آن را از ریشه در می آورد. اگر در میان کوه ها فریاد بزند، سنگ های آن متلاشی می شوند. او عصای موسی و انگشتر سلیمان را به همراه دارد. (پس ترسیدن او منتفی است و دلیلی ندارد.)

آیت الله خمینی می گوید: هر پیامبری برای اجرای عدالت آمده است و هدف آن ها اجرای عدالت در دنیا بوده است، ولی موفق نشدند!! حتی محمد خاتم پیامبران که برای اصلاح و پاک کردن بشر و اجرای عدالت آمده بود، او نیز موفق نشد!! و کسی که به معنای واقعی کلمه پیروز خواهد شد و عدالت را در تمام دنیا اجرا خواهد کرد، مهدی منتظر است!!.

... در ضمن این امام زمانی که از ترس جانش هزار سال در چاه ها سکنی اختیار کرده است، او می خواهد بیاید و منجی بشریت باشد؟ حضرت پیامبر با اینکه ختمی مرتبت بود، از جانش ترسی نداشت و مرد و مردانه در برابر تمام کفار و مشرکین ایستاد. وی در صحنه جنگ حاضر شد و زخمی گردید و خونس هم ریخت، حال امام زمان ترسو می خواهد بیاید کاری که حضرت پیامبر کامل انجام نداده است را کامل و بهتر از آن حضرت انجام دهد؟! اگر دینش و کارش را کامل نکرده بود که خداوند او را در دنیا نگاه می داشت... آیا همچین کسی می تواند امام باشد؟

پاسخ: در مورد مسئله غیبت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ترس علت ناقصه هم محسوب نمی شود. چرا که آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از نسل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و یلان و نام آوران عرب است. و قمر بنی هاشم (علیه السلام) تعبیری دارند که متناسب با بحث ماست:

«أَتَحَوَّنَ قَوْمًا يَلْعَبُ بِالْمَوْتِ فِي الطُّفُولِيَةِ فَكَيْفَ كَانَ فِي الرَّجُولِيَةِ؟»⁽¹⁾

ولیکن مسئله ای که باید در مورد علت غیبت با دقت تمام به آن توجه داشت این است که؛ بر اساس آنچه که مورد اعتقاد و محل توجه امامیه است امام معصوم تابع و مطیع محض و بی چون چرا حضرت حق است. و این به آن معناست که اگر آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) غایب است خواست خداست.

اگر حضرت علی (علیه السلام) زمانی صبر و زمان دیگر حکومت می کند امر خداست، و اگر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) رهسپار دشت کربلا می شود چون امر خداست، همان طور که به محمد بن حنفیه فرمودند:

«أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ أَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»⁽²⁾.

به جهت واضح شدن این مطلب همان مقدار بس است که بدانیم براساس روایات معصومین % تنها خداوند متعال است که زمان دقیق ظهور آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را می داند، و لا غیر.

ص: 51

1- . خطبه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) بر فراز بام کعبه.

2- . لهوف، ص 66.

در ضمن شما می گوئید: انبیاء هیچ گاه در راه رساندن و ابلاغ وحی ترسی به دل خویش راه ندادند در صورتی که این مطلب با نص صریح قرآن کریم در تضاد است؛ چرا که خداوند متعال در مورد حضرت هارون (علیه السلام) می فرماید ترس جانش را داشت که مانع سامری نشد:

«قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي»⁽¹⁾

و در مورد حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید:

«(2) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى»

در ضمن ما ضرب المثلی داریم که می گوید: یا زنگی زنگ باش یا رومی روم. این دقیقاً شرح حال شما و امثالتان است. که پیشبرد اهدافتان قسمتی از سیره پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان % را بیان و قسمتی دیگر آن را نادیده می گیرید. چراکه هرکسی مقداری تسلط بر کتاب خدا و سیره نبی مکرم داشته باشد، خوب میداند که ایشان در هر مدتی از حیاتشان یک نوع از برخورد و مواجهه با دشمن را داشته اند، چنانکه آنگاه که در مکه و قلت یار به سر می بردند در صبر و سکوت و مدارا بودند، و آنگاه که قدرت و یارانی یافتند، رویه را تغییر دادند و به مقاتله با کفار

پرداختند.

نکته دیگری که در اینجا هم می بینیم که مطلبی را انتساب

ص: 52

1- . اعراف، 150.

2- . طه، 67.

می دهد به شخصی بدون ذکر سندش، و این مسئله هم نشانگر ترسو بودن آن شخص و بی سند و پایه بودن ادعا های اوست.

و اینکه خرده می گیرد و می گوید: چگونه می شود یک شخص عمر طولانی کند، ولی عوامل مختلف بر ظاهر او اثر نگذارد. در جوابش می گوئیم: ای بیچاره اگر قرآن خوانده بود، این سخن را بر زبان نمی راندی، آنجا که خداوند در مورد عزیر (علیه السلام) می فرماید:

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَتَىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (1)

و خدائی که قادر است، طعام و شراب حضرت عزیر (علیه السلام) را صد سال سالم نگه دارد، قدرت آنرا هم دارد، که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را هم صدها سال بدون ذره تغییر محافظت کند.

پس این سخنان لغوشما هم باطل گردید.

ص: 53

شبهه: تجسم کنید شما رفته اید در مورد یک شخص تحقیق کنید. نام شخص مورد نظر را به همراه نام پدرش را می برید. یکی می گوید فلانی اصلا فرزند نداشته است که این شخص نامبرده بخواهد فرزند او باشد. دیگری می گوید: درست است او فرزند فلانی است، ولی قبل از تولد پدرش را از دست داده است. دیگری می گوید: نه خیر بعد از تولد پدرش را از دست داد. و خلاصه از هر کس یک جواب می گیرید. چه حسی به شما دست می دهد؟

پاسخ: دشمنان شیعه هنگامی که راه به جایی ندارند دست به کارهای شاذ و عجیب می زنند، از جمله این کارها می توان این مطلب را مطرح کرد، که اینان به شیعه می گویند: حضرت امام عسکری (علیه السلام) عقیم بوده فرزندی نداشته است، از دلیل و برهانشان هم که می پرسیم عمده آنها می گویند: در میان ایرانیان به انگوری که بی دانه و به مردی که عقیم باشد عسگری گفته می شود، و چون حضرت امام حسن (علیه السلام) به این لقب معروف بودند دلالت بر این موضوع دارد که ایشان عقیم هستند.

خب در جواب می گوئیم: ای بی سوادها

اول: اعراب حرف گاف ندارند، بنابراین آن حضرت (علیه السلام) عسگری بودند نه عسگری، و اگر قدری اهل مطالعه و با زبان عربی آشنائی داشتید، چنین سخنی بر زبان و قلم جاری نمی کردید.

دوم: در وجه نامگذاری آن حضرت (علیه السلام) بر این نام وجوهی ذکر کرده اند، که مشهورترین آنها این است که چون امام در منطقه نظامی سامرا زندگی می کردند، و اعراب به لشکر می گویند: عسکر، و حضرت (علیه السلام) هم منصوب به منطقه نظامی بوده اند، لقب شان می شود عسکری. و علاوه بر ایشان یکی از القاب امام هادی (علیه السلام) هم همین لقب عسکری است، که این مطلب باطل کنند ادعای شماس است.

سوم: هنگامی که در پی ریشه های این مطلب می گردیم، متوجه می شویم، این شبهه ریشه در دربار بنی عباس و عمال آنها دارد که از این مطلب نفع می بردند. مرحوم آیت الله سید محمد کاظم قزوینی مینویسد: « هر پژوهشگری به روایاتی که از نسب امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سخن می گوید، مراجعه کند به روشنی در خواهد یافت که امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بدون هیچ تردیدی فرزند گرامی حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) با این وصف شما در برخی از کتابهای اهل سنت به روایتی برمی خورید که دست تحریف و تزویر بسوی آن دراز شده و خیانتکارانه بخاطر زشت و بی اعتبار جلوه دادن روایت و منحرف ساختن آن از هدف اصلی خویش که بیان شخصیت و نسب حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، یک واژه بیگانه بر آن افزوده است و به همین جهت هم این روایت، ارزش و اصالت حقیقی خویش را از دست داده است. علاوه بر این، روایت مورد اشاره، از نظر سند و متن نیز ضعیف است و نزد پژوهشگران فاقد ارزش و اعتبار است. اما شگفت اینجاست که برخی از بد اندیشان صدها روایت صحیح و اصیل و معتبر را در این

مورد رها ساخته و به همین روایات فاقد ارزش و اعتبار چسبیده اند، چراکه پاسخگوی تمایلات و خواسته های دل بیمار آنان است.»⁽¹⁾

چهارم: وی مطلب فوق را در ابهام کامل و بدون بیان منبع و مصدر بیان می کند، آنچه که مورد اتفاق شیعه می باشد، این است که امام عسکری (علیه السلام) زمانی به شهادت رسیدند، که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پنج سال سن داشتند. و در نسب و پدر حضرت مهدی هیچگونه جای شک و شبهه ای وجود ندارد.

و باید بگوئیم این بزرگان شما هستند که در انتسابشان به پدرشان با مشکل و معزل مواجه هستید، چنانکه مالک بن انس از امامان شماسست که به احترام مرگ پدرش سه سال در شکم مادرش مانده بود.⁽²⁾

ص: 56

1- . امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از تولد تا ظهور ص 52-53.

2- . تقویم شیعه ص 110

شبهه: سال تولد او را مجهول قرار داده، زیرا...: در سال 256 بوده است. هم چنین ... سال تولد او در سال 255 می باشد. در... می گوید: سال 258 متولد شده است. در ... روایت نموده در سال 257 به دنیا آمده است. در... روایت نموده که در سال 254 تولد گردیده است.

از مجموع این روایات معلوم می شود سال تولد او مجهول است.

... در 15 شعبان متولد شده است. ... در 23 رمضان متولد شده است. ... در روز 9 ربیع الأول متولد شده است. ... در 3 شعبان متولد شده است. ... در شب جمعه ماه رمضان متولد شده است.

از مجموع این روایات معلوم می شود که روز تولد او مجهول است.

پاسخ: علاوه بر جریان ولادت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ما بسیاری از مسائل دیگر را داریم که تاریخ دقیق آنها مشخص نیست، بلکه تاریخ حدودی آنها مشخص است. در مسئله میلاد حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم دقیقاً همین مسئله وجود دارد ولی تا به حال کسی در جهان یافت نشده که به علت معلوم نبودن تاریخ دقیق یک ماجرا اصل آنرا منکر شود؛ همانطور که در مورد تاریخ ولادت سایر معصومین هم این مسئله را داریم مثل حضرت امیر (علیه السلام) و حتی شخص خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم). و مثلاً در مورد روز ولادت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) ما تاریخ 12 و 17 ربیع را داریم. یا در مورد ولادت امام حسین (علیه السلام) ما 3 و 5 شعبان را داریم، و در مورد ولادت حضرت امیر (علیه السلام) علاوه بر 13 رجب، 7 شعبان و... را

هم داریم. و لیکن کسی تا به حال نگفته چون تاریخ دقیق ولادت فلان شخص معلوم نیست در نتیجه وجود ندارد. اصلاً چه اهمیت دارد که در روز سه شعبان یا نیمه شعبان آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متولد شده باشد، و آنچه مهم است اصل وجود مبارک جناب شان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

مطالعه این مطالب مرا به یاد سخن حکیمانه گذشتگان می اندازد که می گفتند: آنکه خوابیده را می توان بیدار کرد، اما آنکه خود را به خواب زده نمی توان هوشیارش کرد.

و مسئله دیگری که بحث ولادت حضرت مهدی باید لحاظ کنیم این است که همانطور در مباحث قبلی کتاب (1) ذکر شد. ارتباط حضرت عسکری با شیعیان و جامعه اسلامی آن روز در حداقل و رازگونه ترین حالت ممکن بود. حال چگونه می شود اخبار دقیق از وقایع خانه ای که حفاظت کامل دشمنانش بوده است، اخبار دقیق به دست آورد.

ص: 58

شبهه: ... نام مادر مهدی نرجس است. ... نام مادر او صقیل و یا صقیل است که در زمان حیات حضرت عسکری فوت شده است. نام مادر او ملیکه بنت یشوعا است. ... نام مادر او ریحانه بوده است. ... نام مادر او سوسن بوده است. ... نام مادر او حکیمه بوده است. ... نام مادر او خمط است.

از مجموع این روایات معلوم می شود، مادرش هم مجهول است. (عجب امامی. هیچ چیزش شبیه امامان نیست)

پاسخ: این مطلب از آن دسته اراجیف و شبهات است، که هیچگونه تازگی ندارد، و علمای شیعه در اعصار مختلف مهر ابطال بر آن کوبیده اند، و ما در اینجا به ذکر مطلبی از مرحوم سید کاظم قزوینی اکتفا می کنیم:

«و أمّا أمّه فهي السيدة الجليلة السعيدة المعظمة المكرّمة المسماة بنرجس أو صقیل أو ریحانة أو سوسن.

و إختلاف أسمائها أو تعدّدّها لا يقتضي تعدّد المسّمی أو الإختلاف في المسّمی. فقد كانت للسيدة فاطمة الزهراء\$ أسماء عديدة لمناسبات أو أسباب. (1)»

از این مطلب مرحوم آیت الله قزوینی در جواب این سخن بهتر نیافتم.

ص: 59

1- . الامام المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف) من المهد الى الظهور، ص 22.

اما در این زمینه می بایست چند مطلب را ذکر کنیم تا جای هیچ شک و شبهه ای باقی نماند. و این مطلب از یک لحاظ عام است و شامل اکثر بانوان خاندان عصمت و طهارت می شود:

بر اهل دقت و اندیشه چونان روز روشن و واضح است که از اکثر نساء آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاعات دقیقی تاریخی در دست نیست، مثلاً میان علمای شیعه بر سر اینکه آیا وجود مقدس امام حسین (علیه السلام) دختری با نام رقیه\$ داشته اند یا نه بحث است و بسیاری مسائل دیگر.

و باید بدانیم که این موضوع ریشه در چند مسئله دارد:

اول: زنان این خاندان بیهوده از منزل خارج نمی شدند. و برای همین مطلب طبیعی است، که مورخین نبایست چیز زیادی از زندگانی این بزرگواران در نگاشته باشند. مثلاً:

«حدث یحیی المازنی قال:

كُنْتُ فِي جَوَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي الْمَدِينَةِ مَدَّةَ مَدِيدَةٍ، وَبِالْقُرْبِ مِنَ الْبَيْتِ الَّذِي تَسْكُنُهُ زَيْنَبٌ\$ ابْنَتَهُ، فَلَا وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ لَهَا شَخْصاً وَ لَا سَمِعْتُ لَهَا صَوْتاً، وَكَانَتْ إِذَا أَرَادَتْ الْخُرُوجَ لَزِيَارَةِ جَدِّهَا رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) تَخْرُجُ لَيْلاً وَ الْحَسَنُ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ يَمِينِهَا وَ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ شِمَالِهَا وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَمَامَهَا، فَإِذَا قَرَبْتُ مِنَ الْقَبْرِ الشَّرِيفِ سَبَقَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَأَخَذَ ضَوْءَ الْقِنَادِيلِ.

ص: 60

فسأله الحسن (عليه السلام) مرة عن ذلك فقال: أحشى أن ينظر أحد إلى شخص أختك زينب\$.»(1)

اوضاع در مورد حضرت زينب\$ که از یک سو همسر بزرگترین تاجر مدینه جناب عبدالله بن جعفر و از سوی دیگر پدر و برادرانشان از افراد نامی و مشهور و حاکم جامعه اسلامی بوده اند اینگونه است چه برسد به سائر بانوان!

دوم: ضمن اینکه اصلاً این مطلب نزد آنان شایسته نبوده، که مانده برخی از زنان راه بیافتند در کوچه و بازار و هوس شتر سواری به سرشان بزند، و چند هزار مسلمان را قتل عام کند. و این مسئله در سیره عملی و در روایات معصومین به وضوح قابل مشاهده است، و از باب قطره نشانه دریا به این روایت دقت فرمائید:

«روي عن علي (عليه السلام) قال:

كنا عند رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فقال: أخبروني: أي شيء خير للنساء؟

فبعيننا بذلك كلنا حتى تفرقنا، فرجعتُ إلى فاطمة\$ فأخبرتها الذي قال لنا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وأنه ليس أحد منا علمه ولا عرفه!

فقالت\$: ولكنني أعرفه: خير للنساء أن لا يرين الرجال ولا يراهنّ الرجال.

ص: 61

فرجعت إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فقلت: يا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)! سألتنا: أي شيء خير للنساء؟ خير لهن أن لا يرين الرجال ولا يراهن الرجال.

فقال (صلى الله عليه وآله وسلم): لم تعلمه وأنت عندي، فمن أخبرك؟

قلت: فاطمة\$.

فأعجب ذلك رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وقال: إن فاطمة\$ بضعة مني«(1).

سوم: اعراب در آن روزگار هنوز تحت تأثیر جوامع و دوران قبل از اسلام بودند، بنابر این بر اساس آن تعصبات جاهلی که داشتند، توجهی به زنان یک خانواده نمی کردند. و بنابر اطلاعات تاریخی کمی نسبت به بانوان وجود دارد. و سیره نگاران دقتشان بیشتر روی نقش اجتماعی و حضور اشخاص در اجتماع بوده است، تا آنکه به زندگی عادی شخص مشغول باشند.

چهارم: خفقان در دوره امام عسکری (علیه السلام) به شدت اوج می گیرد. و حضرت (علیه السلام) رسماً حصر خانگی بوده اند، و این طبیعی است زمانی که یک خانواده در حصر است نباید اطلاعات زیاد از اهالی آن در دست باشد.

ص: 62

با مطالعه ای که در آثار این چینی داشتم در یافتن که یکسری مشترکاتی میان تمامی آثاری که بر علیه شیعه و به خصوص بحث مهدویت به نگارش در می آید وجود دارد که عبارت است از:

اول: این جماعت هیچگاه سراغ مصادر و کتاب های و روایات قوی و درجه اول شیعه نمی روند، چرا که می دانند چیزی نصیب شان نمی شود. بلکه به سراغ آن مصادر و نصوصی می روند که نزد اهل خبره هیچگونه جایگاهی ندارند، مثلاً مشاهده کردید نویسندگان در بسیاری از موارد مخاطب را ارجاع می داد به شیخ احمد احسائی که به اذعان جمیع علما او خارج از دین گردیده بود. و اوست سازنده فرقه شیخیه. و...

دوم: این طایفه سخت در تلاشند که میان ملت شیعی با علمای مذهب فاصله بیاندازند. زیرا می دانند تنها در این صورت است که می توانند به اعتقادات شیعه حمله وارد سازند. و زمانی می توان کشوری را فتح کرد که مرزبان نداشته باشد. و ایشان با اتهامات ناروا سعی در کنار زدن این مرزبانان اعتقادی دارند.

موضوع دیگری که مطرح است این است که: اصل وجود منجی در تمامی فرهنگ ها و ادیان وجود دارد و هیچ کس در آن ذره ای شک و ابهام ندارد. ولیکن در مذهب شیعه اعتقاد بر این است که منجی زنده است. ولی در سایر مکاتب گویا چنین اعتقادی وجود ندارد. و می گویند او در آینده متولد می شود. حال ما از

اهل سنت يك سؤال داريم، بر فرض اينكه بپذيريم مهدی موعود هنوز به دنيا نيامده است، چه پاسخی برای این دو روایت نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) دارید:

الف: «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا(1)»

ب: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ(2)»

و سخن دیگری که می بایست به بیان آن پردازیم این است که:

در مورد مطالعه برای هر یک از ابعاد زندگی و وجودی حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کتابهای متعددی نگاشته شده است، و در اکثر آثار مکتوب شیعه به مقتضای حال اثر به صورت اجمال یا تفصیل قسمتی را اختصاص به حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) داده اند، ولیکن یکی از آثاری که حقیقتاً فصل الختام بر موضوع مهدویت محسوب می شود، کتاب امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از تولد تا ظهور اثر مرحوم آیت الله قزوینی؛ است.

این بود پاسخ مختصر و کوتاهی بر اراجیف و سخنان بی پایه و اساس کسانی که فرسنگ ها از حق و حقیقت فاصله گرفته اند.

والسلام علی من اتبع الهدی

ص: 64

1- . میزان الحکمة، ج 1، ب 141، ص 216، ح 821. البته این روایت با تعابیر متفاوتی در مصادر آمده است.

2- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 246.

1. قرآن کریم
2. اسرار آل رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، هلالی سلیم بن قیس، انتشارات عطر عترت، قم، چاپ اول، سال 1392.
3. اغاثه اللهفان من مصاید الشیطان، ابن قیم محمد، انتشارات دار عالم الفوائد، مکه، چاپ اول، سال 1432هـ- .
4. امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از تولد تا ظهور، قزوینی سید محمد کاظم، انتشارات الهادی، قم، چاپ یازدهم، سال 1393.
5. تاریخ امم و الملوک، طبری محمد بن جریر، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ اول، سال 1352.
6. سیری در سیره نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم)، مطهری مرتضی، انتشارات بینش مطهر، تهران، چاپ اول، سال 1391.
7. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید عبد الحمید بن هبه الله، انتشارات اعلمی، بیروت، چاپ اول، سال 1424هـ- .
8. الکافی، کلینی محمد بن یعقوب، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، سال 1407ق.
9. مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، فقیه احمد آبادی سید محمد تقی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، چاپ ششم، زمستان 1386.

10. مولد فاطمه\$، صدوق محمد بن علی، انتشارات دارالحدیث، قم، چاپ اول، سال 1373.
11. حیوه القلوب، مجلسی محمد باقر، انتشارات اسلامیة، تهران، چاپ چهارم، سال 1378 ش.
12. مجموعه وفيات الاثمه، جمعی از علمای بحرین و قطیف، انتشارات دارالبلاغه، بیروت، چاپ اول، سال 1412 ق.
13. الغیبه، نعمانی محمد بن ابراهیم، انتشارات صدوق، تهران، چاپ اول، سال 1397.
14. ملهوف علی قتلی الطفوف، ابن طاووس علی بن موسی، انتشارات آبان، قم، چاپ هشتم، سال 1395.
15. الصحیح، بخاری محمد بن اسماعیل، انتشارات احمد جام، تربت جام، چاپ اول، سال 1391.
16. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی محمد تقی بن مقصود علی، انتشارات مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، چاپ دوم، سال 1406 ق.
17. مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار، مجلسی محمد باقر، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، چاپ هفتم، بهار 1385 ش.
18. سیره پیشوایان، پیشوائی مهدی، انتشارات مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، قم، چاپ چهل و هفتم، سال 1400 ش.
19. الوافی، فیض کاشانی محسن، انتشارات مکتبه الامام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اصفهان، چاپ اول، سال 1406 ق.

20. نقش ائمه در احیای دین، عسکری سید مرتضی، بنیاد بعثت، قم، سال 1397.

21. تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، ابن شعبه حسن بن علی، مترجم: جنتی احمد، انتشارات شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران، چاپ پنجم، زمستان 1392.

22. التبصیر فی الدین و تمییز فرقه الناجیه عن الهالکین، اسفرائینی ابومظفر طاهر بن محمد، انتشارات عالم الکتب، لبنان، چاپ اول، سال 1403هـ-.

23. تاریخ الخلفاء، سیوطی جلال الدین، انتشارات مکتبه النزار مصطفی الباز، چاپ اول، سال 1425هـ-.

24. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر محمد بن علی، انتشارات دار صادر، بیروت، چاپ اول، سال 1358ق.

25. السقیفه و الفدک، جوهری ابوبکراحمد بن عبد العزیز، انتشارات عتبه مقدسه حسینیه، کربلاء، چاپ اول، سال 1431ق.

26. تقویم شیعه، نیشابوری عبدالحسین، انتشارات دلیل ما، قم، چاپ دوازدهم، سال 1391ش.

27. الامام المهدی من المهد الی الظهور، قزوینی سید محمد کاظم، انتشارات مؤسسه الوفاء، بیروت، 1405ق.

مقالات

1. حکایت دیدار، مهدوی سید ابوالحسن، مجله موعود، شماره 88، خرداد 1387

ص: 67

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

